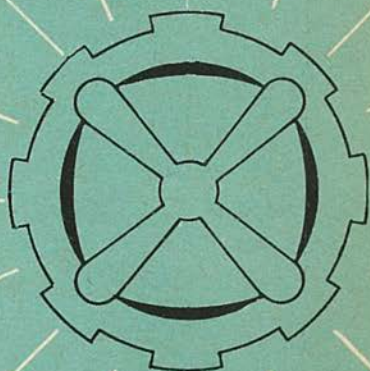


سنگار

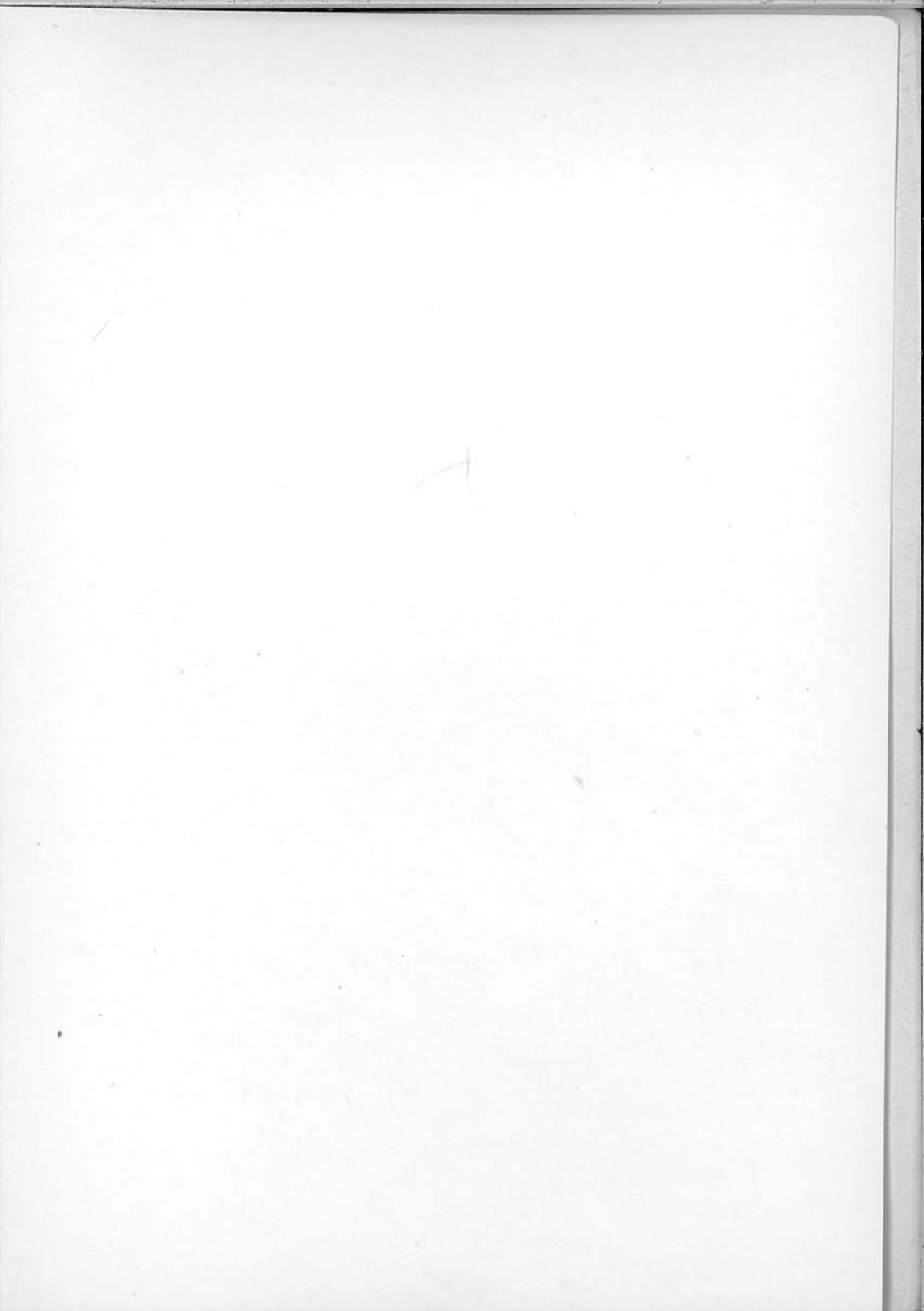
نشریه حزب توده ایران



برای دانشجویان

سال اول ، شماره

۶



پیکار

نشریه حزب توده ایران برای دانشجویان

دوره دوم - سال اول

شماره ۶ - فروردین وارد بیست و یک ۱۳۵۱

فهرست :

صفحه

- | | |
|----|----------------------------------------------------|
| ۳ | نامه شاد باش به هیئت تحریریه مجله " پیکار " |
| ۴ | یک سال بر " پیکار " گذشت |
| ۶ | فلسفه " صد درصد ایرانی " و ایدئولوژی " صادراتی " |
| ۱۲ | اتحاد و مشی درست - دو شرط پیروزی |
| ۱۴ | سدهای مالی را براندازید ! |
| ۱۶ | مبارزه علنی برای یک سازمان توده ای بچه مفهوم است ؟ |
| ۲۰ | یک کمونیست پرشور |
| ۲۲ | مقابله یک کمونیست باد و فاشیست |
| ۲۸ | مبارزات مطالباتی در کشورهای سرمایه داری |
| ۳۰ | از سمت " چپ " بکوبید ! نهضت را بی سر کنید ! |
| ۳۲ | کودک و " پیرا " |
| ۳۶ | سیاست ضد شوروی خدمت به امپریالیسم است |
| ۳۹ | سمینار علمی چیست ؟ |
| ۴۱ | پیروز باد پیکار عادلانه خلق قهرمان ویتنام ! |
| ۴۲ | گل‌های سرخ |
| ۴۴ | شعار غیرواقع بینانه غلط است |
| ۴۵ | کنفد را سین و جنبش دفاعی |
| ۴۷ | به یک لبخند می ارزد |
| ۴۸ | نخستین جنبش اعتصابی دانشجویی در ایران |
| ۵۳ | پیکار پاسخ می‌دهد |
| ۵۴ | پیکار و خوانندگان |

تصنيف

تصنيف كتاب الفقه في الفقه

تصنيف الفقه في الفقه

تصنيف

تصنيف

الفقه في الفقه	1
تصنيف الفقه في الفقه	2
تصنيف الفقه في الفقه	3
تصنيف الفقه في الفقه	4
تصنيف الفقه في الفقه	5
تصنيف الفقه في الفقه	6
تصنيف الفقه في الفقه	7
تصنيف الفقه في الفقه	8
تصنيف الفقه في الفقه	9
تصنيف الفقه في الفقه	10
تصنيف الفقه في الفقه	11
تصنيف الفقه في الفقه	12
تصنيف الفقه في الفقه	13
تصنيف الفقه في الفقه	14
تصنيف الفقه في الفقه	15
تصنيف الفقه في الفقه	16
تصنيف الفقه في الفقه	17
تصنيف الفقه في الفقه	18
تصنيف الفقه في الفقه	19
تصنيف الفقه في الفقه	20
تصنيف الفقه في الفقه	21
تصنيف الفقه في الفقه	22
تصنيف الفقه في الفقه	23
تصنيف الفقه في الفقه	24
تصنيف الفقه في الفقه	25
تصنيف الفقه في الفقه	26
تصنيف الفقه في الفقه	27
تصنيف الفقه في الفقه	28
تصنيف الفقه في الفقه	29
تصنيف الفقه في الفقه	30

نامه شادباش

به هیئت تحریریه مجله «پیکار»

بمناسبت پایان نخستین سال انتشارش

به هیئت تحریریه مجله " پیکار "

رفقای عزیز !

دبیرخانه کمیته مرکزی حزب توده ایران پایان نخستین سال انتشار مجله را به آن رفقای ارجمند و بوسيله شما به همه دانشجویان آگاه و مترقی شادباش می گوید .

" پیکار " دردوران عمرکوتاه خود توانست سنت سلف خود را ادامه دهد ، با شور و هیجان از مشی انقلابی و انتزاعی و سوسیالیستی حزب توده ایران ، از جنبش و منافع صنفی و سیاسی دانشجویان ایرانی مدافعه بعمل آورد و با انحرافات مختلف در دوران این جنبش مبارزه نماید و علی رغم محدودیت امکانات ، شماره های خود را با ذوق و ابتکار عرضه دارد .
ما ادامه موفقیت آمیز کار " پیکار " را در راه وظایف مهمی که رهبری حزب در برابرش قرار داده است آرزو مندیم .

دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده ایران

ایرج اسکندر ری

خرداد ماه ۱۳۵۱



گذشت

با این شماره نخستین سال انتشار " پیگار " پایان می یابد . زمان کوتاهی است . ولی در همین مدت کوتاه حوادثی بر " پیگار " گذشته که يك ارز یا بسی مقدماتی را درباره کار " پیگار " زائد نمیسازد .

هنوز تازه آگهی انتشار " پیگار " پخش شده بود که دانشجویان آگاه و مرقی این تصمیم را سہنیت گفتند ، مخالفان چپ رو و چپ نما به حمله پرداختند و دشمن به جعل آن دست زد .

طی یکسال که از انتشار " پیگار " میگذرد ، این " نشریه حزب توده ایران برای دانشجویان " در تمام محافل - اعم از موافق و مخالف - مورد بحث قرار گرفته است ، دانشجویان آگاه و مرقی به پشتیبانی از آن برخاسته اند ، مخالفان چپ رو و چپ نما آنرا " محکوم " کرده اند و دشمن به تحریک و تقنین خود پیرضدان ادامه می دهد .

رهبری حزب توده ایران تصمیم خود را در مورد انتشار " پیگار " بر این تحلیل استوار کرده بود که در جنبش دانشجویان ایرانی جای نشریه ای که بتواند ناشر و مبلغ مارکسیسم - لنینیسم ، بیانگر سیاست و مشی حزب



طبقه کارگرایان یعنی حزب توده ایران، افشاگرسیاست
ضد دانشجوئی رژیم و مبارز برضد انحرافات گوناگون در
جنبش دانشجوئی باشد، خالی است. سالی که بر
"پیکار" گذشت و واکنش در استان و مخالفان بود شمعان
نشان داد که این تحلیل و تصمیم ناشی از آن تاچه حد
درست و بجا بوده است.

"پیکار" در همین مدت کوتاه توانسته است پرچم
دربارزه دانشجویان آگاه و مترقی گردد و موجودیت و
حق حیات خود را توجیه کند و نخستین گامهای موفقیت -
آمیز را در راه نیل به هدفهای بردارد، که رهبری
حزب توده ایران در برابر آن قرار داده است.

روشن است که "پیکار" برای نیل به این هدفها
و انجام وظائف خطیری که در برابر خود دارد و رسیدن به
کمال مطلوب هنوز راه درازی در پیش دارد. ولی "پیکار"
اطمینان راسخ دارد که باتکیه به مارکسیسم - لنینیسم،
این تنها ایدئولوژی علمی و انقلابی عصر ما، با پیروی از
سیاست و مشی حزب توده ایران، که مبنی برای -
ایدئولوژی است، و با پشتیبانی و کمک همه دانشجویان
آگاه و مترقی، خواهد توانست با گامهای مطمئن و استوار
در این راه به پیش برود.

پیکار



فلسفه «صد در صد ایرانی»

و

ایدئولوژی «صادراتی»

فلسفه "انقلاب سفید"

سخنگویان رسمی دستگاه حاکمه هیچ فرصتی را برای تکرار دعاوی ایدئولوژیک خود از دست نماندند. اجتماع دانشجویان یکی از آماج های ویژه تبلیغ این دعاوی است. ترجیح بند کلام آنان اینست که در جامعه ایران جز ایدئولوژی و فلسفه "انقلاب سفید" هیچ ایدئولوژی دیگری نمیتواند مطرح باشد، زیرا "انقلاب سفید" که از "بزرگی های جامعه ایران"، از تاریخ "دو هزار و پانصد ساله" ایران و از سنت های شاه پرستی نشأت میگیرد، خصلت "صد در صد ایرانی" دارد، با "روحیه ایرانی" هماهنگ است و منافع تمام طبقات این جامعه را اعم از کارگر و سرمایه دار، دهقان و مالک، پیشه ور، روشنفکر، دانشجوی، کارمند و معلم و غیره و غیره بیکسان تأمین میکند.

میکوشند جوانان و دانشجویان را "متقاعد سازند" که ملاک وطن پرستی ایرانی و علاقمندی به ترقی و تعالی میهن تنها قبول این فلسفه و سراب کردن روح و ضمیر خود از این فلسفه است، هرگز ایدئولوژی دیگری "خارجی" و "صادراتی" است و ماهم "نیازی به ایدئولوژی های خارجی نداریم چون دیده ایم که ایدئولوژی های صادراتی هیچ کشوری را به سعادت و خوشبختی نرسانده است" (از سخنان نخست وزیر در اجتماع دانشجویان هنر سرای عالی). هرکس در معتقدات اجتماعی - سیاسی خود از اصول فلسفه "انقلاب سفید" الهام بگیرد و روحیه خود را با آن در ساز کند شایسته رستنی است و هر آنکس که در مقام انکار برآید و راه حل دیگری برای دگرگونی واقعی میهن خویش عرضه دارد "ایرانی نیست" و در جامعه ایران حق حیات ندارد. چنین کسانی یاب شكنجه گاهها

و چوبه دار تسلیم میشوند و یاباید خاک میهن راترك گویند .

منطق چماق

آقای نخست وزیر این حکم دیوان بلخ را بابی پروائی حریت انگیزی در اجتماع دانشجویان هنر سرای عالی تصریح کرد : « مرزهای مابرای خروج کسانی که نمیتوانند با این روحیه کارکنند — باز است » و هرکس با این روحیه « نا آشنا باشد در جامعه ما جایی ندارد » ! (به نقل از کیهان ، ۲۱ فروردین ۱۳۵۱) .

ولی خود او نیز ظاهراً امیدی ندارد که دانشجوی حقیقت جو در عصر رستاخیز ملت ها ، در عصری که خلق ها با قاطعیتی روز افزون یکی پس از دیگری دست رد بر سینه نظام فرتوت و فلاکت آور سرمایه داری می‌کوبند — با این منطق چماق تسلیم شوند و « حقانیت » فلسفه زورمندان تنهابه قاضی رفته را بپذیرند . بهمین جهت چند روز بعد در اجتماع دانشجویان و استادان دانشگاه تهران به دانشگاهیان مژده داد که :

« بحث پیرامون تمام ایدئولوژی ها ، عقاید و نظریات در محیط دانشگاه امری کاملاً ضروری و لازم است . استادان باید طبق وظائف خود ایدئولوژی های گوناگون را برای دانشجویان تشریح کنند و ذهن آنها را با حقایق آگاه سازند . » (به نقل از اطلاعات ، ۷ اردیبهشت ۱۳۵۱)

دانشجویان و محافل اجتماعی مترقی و دمکراتیک ایران هنوز فرصت نکرده بودند عیار صداقت این گفتار را با محک کردار بسنجند که ناگهان نخست وزیر دوباره گفت که : « ولی . . . ولی . . . ولی . . . » و پاو جامعه ایران هم برای تمام طبقات و گروههای اجتماعی يك فلسفه و يك ایدئولوژی دارد و آن فلسفه « انقلاب سفید » است و لاغیر . هر ایدئولوژی دیگری ساخته و پرداخته دیگران است و « با اعتقاد من ایدئولوژی ها و افکاری که متعلق به دیگران است نمیتواند حل مسائل ما باشد و ما نباید . . . از آن پیروی کنیم . » (اطلاعات ، ۷ اردیبهشت ۱۳۵۱)

عیار « ایرانی » فلسفه « انقلاب سفید »

با وجود این نمیتوان با این سخن نخسب وزیر علی الاصول موافقت نکرد که بسیاری از جریانهای ایدئولوژیکی که در جامعه کنونی ایران برای اشاعه آنها میدان وسیع ، آزادی کامل و پشتیبانی رسمی و غیررسمی سازمان امنیت وجود دارد ، ایدئولوژی « خارجی » و « صادراتی » (بخوان : وارداتی) است و برآستی هم جامعه ایران را در عصر پیروزی انقلاب های اصیل اجتماعی به آن نیازی نیست . ایمن سخن درباره ماهیت فلسفه « انقلاب سفید » نیز کاملاً صادق است : « درآمیزی و هم پیوندی اقتصادی ، سیاسی ، نظامی و فرهنگی با استعمارنو و به بیان دیگر پیروی آگاهانه از آن رهنمود های استراتژیک امپریالیسم جهانی که بویژه در عصر اعتلای جنبش های آزاد یخش ملی به کشورهای اقمار استعمار نودر « جهان سوم » تجویز و تحمیل میشود واقعا هم « هیچ کشوری را به سعادت و خوشبختی نرسانده است » و وقتنام جنوبی و بسیاری از کشورهای دیگر نمونه بارز آنند .

پیروی از راه رشدی که بورژوازی اروپای غربی دو قرن پیش در آن گام نهاده و گذشت زمان عواقب هلاکتبار و درد های بیدرمان آنرا با شدتی روز افزون گریبانگیر توده های بزرگ مردم ساخته و

آنها را به پیکار آشتی ناپذیر علیه این نظام فرتوت و پوسیده برانگیخته و ارکان این نظام را در برابر دیدگان هراسان فلاسفه " انقلاب سفید " بلرزاند انداخته است در واقع نیز یکی خلاف " روحیه ایرانی " و خلاف منافع و مصالح طبقه کارگر تمام قشرهای دیگر زحمتکش ایرانی است .

کعبه آمال واضعین این فلسفه ، ذروه کمال و نقطه ختام راه رشدی که آنها در این دوران ورشکستگی روز افزون نظام سرمایه داری در آن گام بر میدارند و البته هرگز به آن نخواهند رسید جامعه منحنی امریکای امپریالیستی است که ماهیت معیوب ، جراحات چرکین ، تبهکاری ها و سفاکی های آن در حق خلق دلاور و پیتام خون چکان برهنگان عیان است و رسوائی هایش را عالمگیر ساخته است .

این جامعه فلسفی " صد درصد ایرانی " که دوخته نواستعمار بیگانه است هرگز با روح و روحیه ایرانی ترقیخواه و میهن پرست سازگار نیست و تنها به قامت هیئت حاکمه و طبقه حاکمه ای میخورد که از عصاره جان کارگر و دهقان رنجبر و نیروی فکری روشنفکر زحمتکش هستی میگذراند .

براستی هم تشدید روز افزون استثمار کارگر ایرانی بکمک نسخه های یکهفته و فرسنگانه ایدئولوژیک های جوامع استثمارگر غربی و از جمله " سهمیم کردن در سود کارخانه ها " یا باصطلاح " فروش سهام کارخانه های مردم " و غیره و غیره کجایش " صد درصد ایرانی " است ؟ انحصارگران غربی سالهاست که به این فریگری هاشمغولند و در فضائل و مناقب " سرمایه داری خلق " داد سخن میدهند . تازه ضریب استثمار کارگر ایرانی در کشور " انقلاب سفید " چند برابر ضریب استثمار کارگر در آن نظام های غربی مورد پسند فلاسفه " انقلاب سفید " است .

جس و اعدا ام صاحبان عقاید اجتماعی و سیاسی مخالف ، تسلط سازمان امنیت بر جان و مال و ناموس خلق ، بیدادگاه های نظامی در بسته ، شکنجه های قرون وسطائی ، در کسبه کردن و پرتاب بی سروصدای مخالفان مسلکی به دریاچه حوض سلطان و هزاران تبهکاری و قانون شکنی دیگر کجایش با " روحیه ایرانی " و اصولا با سرشت انسانی مطابق دارد ؟

در آمیزی با سرمایه های انحصاری ، بازگذاشتن دست سرمایه گذاران بیگانه در تاراج ثروتها و ایران ، عتاد نابخردانه در ادامه هم پیمانی های نظامی بانبروه های تجاوزکار امپریالیست و بالنتیجه صرف میلیاردها دلار برای تسلیحات و غیره کجایش اصالت " صد درصد ایرانی " دارد ؟

" انقلابی " که ره آوردش از یکسوداگاه های مجلل برای اقلیتی ناچیز و اندوخته هسای میلیون هاد لاری آنان در بانکهای خارجی و از سوی دیگر تشدید استثمار زحمتکشان ، گرانی سرسام آور مسکن و کالاهای ضروری برای قاطبه مردم زحمتکش و خطر روز افزون تورم برای مجموعه سیستم مالی کشور باشد کجایش با روح زمان ما هماهنگ و با کاروان ترقی جهانی همگام است ؟

ولی فلسفه " وارداتی " ناگزیر مفهوم اجتماعی - سیاسی و اقتصادی دیگری جز این نمیتواند هم داشته باشد .

این فلسفه معجونی است از فلسفه نوسرمایه داری هم پیوند بانواستعمار آمیخته با چاشنی های تند و تیز آنتی کمونیسم که بگفته صائب توماس مان نویسنده نامی آلمان " بزرگترین سفاقت قرن ماست " .

ایدئولوژی " صادراتی " کدام است ؟

پس ایدئولوژی های " صادراتی " در دقایق واقعی جامعه ایران را در مان نمیکند و به آرمان - هائی که زحمتکشان ایران و بیانگران انقلابی آنان سالهاست در راه آنها مبارزه میکنند ، تحقق نمی بخشند .

ولی روشن است که نخست وزیر صفت " صادراتی " را به هیچوجه به چنین ایدئولوژی هائی اطلاق نمیکند . اگرچه اود رسخترا نیهای خود تنها به اشارات مبهم در این زمینه اکتفا ورزیده است ،

ولی مشکل برکسی پوشیده مانده باشد که منظور از این ایدئولوژی "صادراتی" فقط ایدئولوژی طبقه کارگر است. حال بنیمن این دعوی با واقعیت چه الفتی دارد؟ صد و بیست و چهار سال پیش هنگامیکه تمام نیروهای اروپای کهنه پرست برای تعقیب "شیخ کمونیسم"، اتحاد مقدس تشکیل دادند بودند مارکس و انگلس - بنیادگذاران سوسیالیسم علمی جهان بینی و ایدئولوژی طبقه کارگر را در "مانیفست" دوران ساز و فناناپذیر خویش تشریح کردند و شعارسترنگ "پرولترهای تمام کشورها متحد شوید!" را اعلام داشتند.

انها بر پایه تجزیه و تحلیل علمی عمیق کوهی از مدارک و واقعیات انکارناپذیر ثابت کردند که طبقه کارگر در هر قاره و هرکشوری از جهان، صرفنظر از ویژگیهای اجتماعی - سیاسی، اقتصادی و نژادی و غیره، ایدئولوژی مشترکی دارد که از چگونگی شرایط تاریخی و اجتماعی پدیدار این طبقه، از وضع مشترک اقتصادی کارگران همه ملت ها و از جایگاه مشترک آنان در سیستم تولید اجتماعی ناشی میشود. مارکس و انگلس و از پی آنان لنین بزرگ در آثار ثوریک خود نشان دادند که طبقه کارگر و احزاب پیشاهنگ آن با آنکه در کشورهای مختلف و در شرایط بکلی متفاوت مبارزه میکنند هدف مشترک و رسالت تاریخی با عظمتی دارند که عبارتست از رهایی جامعه کشورهای خویش و سراسر جهان از بند هرگونه استثمار و ستم و ایجاد شرایطی که نیکیختی و رفاه واقعی برای اعضای جامعه فراهم سازد.

بهمین جهت ایدئولوژی طبقه کارگر یعنی آموزش مارکسیسم - لنینیسم جنبه محدود ملی ندارد و اصول بنیادی آن برای تمام کشورها و قاره های جهان صادق است. این آموزش در محدود یک کشور پدید نیامده بلکه در ستاوردهای اندیشه علمی و تجربه جنبش های انقلابی کشورهای ملل سراسر جهان را در طول قرن های نوزدهم و بیستم در خود جمع دارد. ضمناً این آموزش همانند خود طبقه کارگر دارای خصیصه شگرفی است که هیچگاه به دستاوردهای حاصله خود بسنده نمیکند و همگام با روند انقلابی جهان همواره راه کمال می پویند و محتوی آن پیوسته غنی تر میگردد. برای آن هیچ حرم مقدسی سواى حقایقی که خود به آنها رسیده و تجربه و زندگی صحت آنها را ثابت کرده است وجود ندارد. نیروی همه توان آن نیز در همین است که با زتاب حقیقت است. آموزش طبقه کارگر از عصاره میوه های درخت جاودان و همیشه سرسبز زندگی قوت و غذا میگیرد و بهمین جهت همیشه زنده و جوان است.

آنچه در این آموزش خصلت عام و جهانشمول دارد تنها اصول بنیادی آنست. ولی تحقق علمی این اصول و پیاده کردن آنها در هر کشور همانگونه که آموزگاران طبقه کارگر بارها تائید کرده اند فقط بانوجه به شرایط تاریخی مشخص و یاد نظر گرفتن ویژگیهای آن کشور و مردم آن انجام گیرد. به بیان دیگر اصول این آموزش باید با اقلیم هر کشور خو بگیرد تا در زمین آن ریشه های عمیق بدواند. مارکس میگوید: "آموزش مادامگ نیست بلکه رهنمون عمل است". انگلس خاطر نشان میسازد که:

"جهان بینی مارکس دکتترین نیست بلکه اسلوب (متد) است. آنچه که ایمن جهان بینی عرضه میدارد دگم های حاضر و آماده نیست بلکه مبداهائی است برای پژوهش های بعدی و اسلوبی است برای این پژوهش."

لنین تصریح میکند که:

"مانتوری مارکس را هرگز یک چیز تمام شده و مضمون از تغییر تلقی نمیکند و برعکس اعتقاد داریم که این تئوری فقط سنگ بنیاد دانشی را استوار ساخته است که سوسیالیست ها چنانچه نخواهند از سیر زندگی واپس مانند موظفند آنرا در تمام جهات به پیش برند."

بد ینسان اسلوب مارکسیستی یعنی اسلوب دیالکتیکی که لنین آنرا جان و روان مارکسیسم نامیده باضافه "سنگ بنیاد" دانش مارکسیسم - لنینیسم که از عناصر و اصول بنیادی این آموزش تشکیل میگردد در برای همه کشورهای و خلق ها اهمیت عام و جهانشمول دارند .
واما تمام آموزش باعظمت مارکس - انگلس - لنین در یک حکم اساسی خلاصه میشود که عبارت است از : **"برانداختن مالکیت خصوصی و برقراری مالکیت همگانی خلقی بر جای آن"** در "مانیفست" صریحا گفته شده است که : **بیانگران منافع طبقه کارگر " میتوانند تئوری خود را در یک حکم خلاصه کنند : "برانداختن مالکیت خصوصی" (ترجمه فارسی، ص ۸۱) .**

حال سؤال میشود که : کجای این ایدئولوژی و این آموزش "صادراتی" است و کجای آن با "روحیه ایرانی" و "سرشت انسانی" مغایرت دارد ؟ بخصوص که بنیادگذاران این آموزش اکیدا توصیه کرده اند که در تحقق اصول بنیادی و حکم اساسی آن یعنی "برانداختن مالکیت خصوصی"، محو استثمار انسان از انسان و واگذاری کلیه وسائل تولید به نملک همگانی جامعه حتما باید شرایط تاریخی مشخص هر کشور در نظر گرفته شود ، از هرگونه تقلید مکانیکی و الگوسازی ، از هرگونه برخورد های دگماتیک و روش های سکتاریستی پرهیز گردد . کجای این حکم "صادراتی" است ؟ نه ! این آموزش و احکام و اصول آن برای تمام انقلاب پیون واقعی و ترقیخواهان در ایران مادرتما کشورهای و اقاره ها سلاح پیکار پیروزی آفرین است .

در سراسر تاریخ جامعه بشری هیچ جهان بینی و هیچ آموزشی مانند جهان بینی طبقه کارگر چنین پویه ظفرنمونی نداشته ، چنان اشاعه سریع نیافته و در روند تکامل سراسر جهان چنین تا "تیسر نیرومندی نبخشیده است .

در این قرن پویا و پرتحرک ماده ای که چگونه در دهها و صد ها نظریه و تئوری پدید آمده و یکی پس از دیگری به با یگانی تاریخ تحویل گردیده اند . ولی سوسیالیسم علمی ، ایدئولوژی و آموزش طبقه کارگر در برهه زمانی بسیار کوتاه یعنی در طول سالهای چند دهه جهان را از بنیاد دگرگون ساخته و ره آورد آن یعنی سیستم جهانی سوسیالیسم و پایگاه نیرومند و خلل ناپذیر آن اتحاد شوروی با سرعتی روز افزون به عامل قاطع تکامل جهان بدل میگردد . کدام ایدئولوژی و آموزشی است که تا لیقات بنیادگذارانش در پهنه گیتی در مقیاسی چنین وسیع پخش گردد ؟ کدام ایدئولوژی و تئوری اجتماعی و فلسفی است که مانند ایدئولوژی و تئوری طبقه کارگر قبول و قلوب انسانهای قرن ما را چنین مسخر خود ساخته باشد ؟ تمام رویداد های تاریخ معاصر و در درجه اول انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر که بزرگترین رویداد تمام قرون و اعصار است بادانشر و آموزش طبقه کارگر پیوند دارد . چنین آموزشی را چگونه میتوان "صادراتی" نامید ؟

این نیز از کرامات ایدئولوژی "او" است !

فلاسفه "انقلاب سفید" برای "رد" و "طرد" ایدئولوژی طبقه کارگر غالبا مسئله "سهیم کردن" بخش کوچکی از طبقه کارگر در سود کارخانه ها و اخیرا مسئله "فروش سهام کارخانه های مردم" را برخ می کشند و میکوشند چنین جلوه دهند که گویا با این عمل کارگر و کارمند "جانشین" سرمایه داران میشوند و بدینسان "عدالت اجتماعی" برقرار میگردد و دیگر هیچ نیازی به ایدئولوژی طبقه کارگر و سوسیالیسم علمی نیست . ولی با چنین ادعائی هم مسلکان آنها در کشورهای سرمایه داری رشد یافته غرب چه باید بگویند ؟ مگر نه اینست که دولت های کشورهای سرمایه داری رشد یافته غرب و انحصارات آنها در قیال کارگران و قشرهای دگرزحمتمندان به گذشت های معینی تن میدهند ؟ مگر در ایمن کشورهای رقیاسی بس وسیعتر از ایران کارگران را در سود شرکتهای خصوصی و قشرهای مختلف زحمتکش

راد سهام این شرکت ها و کارخانه ها شرکت نمی دهند ؟ ولی کیست که نداننده کارگران گذشتہائی را که از جنگ سرما به داران بیرون می‌کشند مجبورند با کار توانفرسای خود و با استثمار شدید تر نیروی کار خود جبران کنند و بارهای سنگین تازه ای به گردن بکشند . کارگر در این کشورها طایرغم این گذشتہا پیوسته احساس میکند که در یک جامعه استثمارگر بسر میبرد و اقلیتی طفیلی و ارا از نیروی کارش ثروت مباد و زد و بهمین جهت کارگران و زحمتکشان این کشورها هیچگاه با گذشتہائی که بدست می‌آورند از مبارزه با زنی نیستند ، بلکه به پیروی از اصول ایدئولوژی و آموزش خویش باشد تی بیش از پیش طبع بهره‌کشان نیروی کار خود به مبارزه برمی‌خیزند و آنها را به گذشتہای تازه و تازه ترواد ارمیسانند . پس گذشت های نظام سرما به داری در قبال توده زحمتکشان و از جمله برخی عقب نشینی های رژیم کنونی ایران در قبال دهقانان و برخی رفرم های دیکر آنان راد آخرین تحلیل باید از کرامات مستقیم و غیر مستقیم همیمن ایدئولوژی طبقه کارگر دانست که آنها " صاد راتی " اعلام میکنند . سرما به داری جهانی و نوسرمایه داری ایران همیسته و هم پیوند آن می‌کوشند با توسل به این اقدامات و با وصله و پینه نظام محکوم به زوال خود و رشکستگی ناگزیر خویش رابه تعویق اندازند و از شدت مبارزه زحمتکشان که دستاورد های روز - افزون سیستم جهانی سوسیالیسم و برتری های عظیم اجتماعی - سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی آن الهام بخش آنانست ، بکاهند .

از هنگام پیدایش آموزش علمی و ایدئولوژی طبقه کارگر رسم استثمارگران و ایدئولوگ ها و سیاست - مداران آنها بر این بوده است که پس از هر سرکوب جنبش کارگری و دمکراتیک و پس از هر پیروزی موقت ناقوس هارابصداد را آورده و فاتحه دانش مارکسیسم - لنینیسم و ایدئولوژی طبقه کارگر را خوانده اند ولی در همین میان بار دیکر بارهای سیاه رفته رفته در افاق متراکم میگردد ، مواد منفجره انباشته میشود و یک روز ناگهان در برابر دیدگان دهشت زده نخست وزیران کهنه پرست و پیشوایان بزرگوارشان غرش رعد برمی‌خیزد .

در فاصله میان کمون قهرمان پاریس تا لحظه ایکه غرش توپهای رزمناو " اورور " در پتروگراد ارکان جهان سرما به داری رابلرزه درنداخت ، از آن هنگام تا پیدایش کشورهای دمکراسی توده ای ، از آن زمان تا رویداد تاریخی انقلاب کوبا و سپس پیروزی جبهه وحدت خلق در شیلی کهنه پرستان بارها ایدئولوژی طبقه کارگر را بخاک سپرده اند . درگذشته وضع بر این منوال بوده و در آینده نیز بر همین منوال خواهد بود . ولی پیروزی نهائی و قطعی در دست ازان همیمن ایدئولوژی طبقه کارگر است زیرا این حکم تاریخ است .

اتحاد و مشى درست - دوش شرط پيروزى

دربارزه د شورا اجتماعى بين نيروهاى مرقى و نيروهاى ارتجاعى دو كليد اساسى پيروزى عبارت است از اتحاد رزمندگان و پيروي آنان از مشى درست .

مشى درست يعنى يافتن شعارها و اسلوبهاى صحيح مبارزه در شرايط مشخص . مشى درست بايد از چپ روى كه به امكانات خود پر بهاميد هد و امكانات دشمن رانانده مى گيرد و راست روى كه به امكانات دشمن پر بهاميد هد و نيروي خود را ناچيز ميشمرد برى باشد . مشى درست بايد هم استوارى اصولى و سیرمستمر و بيگير بسعت هد فهى دراز مدت انقلابى را اكيد امراعات كند و هم در مراحل مختلف سیر بسوى آن هد فهى دراز مدت ، اشكال و اسلوبهاى قابل انعطاف رابايد ، زيرا اگر سازمان انقلابى مجذوب هد فهى دور شود و از محاسبه واقعيت موجود و يافت اشكال و اسلوبهاى لازم ، شعارها و شيوه هاى مؤثر مبارزه سر باز زند ، دچار سكوتاريسم ميگردد و شكست مى خورد . برعكس اگر هد فهى دور و اصول انقلابى رافراموش كند و تنها انعطاف سياسى را اصل قرار دهد ، كارش به سازش و اپورتونيسم و دفن شدن در لجن زار تاريخ مى كشد .

مى بينيم كه تنظيم مشى درست كار ساده اى نيست . براى اينكار بايد هم تئورى انقلابى را خوب دانست ، هم محيط اجتماعى را خوب شناخت ، هم تجربه داشت و هم نيت پساك و بى غرضى انقلابى .

داشتن مشى درست بدون شك شرط لازم است ولى شرط كافى نيست .

شرط كافى اتحاد رزمندگان در داخل يك سازمان و اتحاد و يا اتحاد عمل سازمانهاى مختلف مرقى و انقلابى است .

اگر مشى درست باشد ولى سازمان انقلابى يکپارچه و متحد نشود و وحدت اراده و عمل را بين خود تامين نکند و يا بين سازمانهاى مختلف مرقى و انقلابى وحدت عمل پديد نيايد ، دشمن با آسانى از تفرقه استفاده مى کند ، بين سازمانها گوه ميزند ، درمیان سازمانها رخنه مى کند و آنها را تڪ تڪ خورد ميسازد .

اين درس عبرت انگيز تاريخ است .

نيروهاى ضد رژيم در ايران تاکنون موفقيت نداشته اند ، زيرا دركارشان ، هم از جهت مشى

سیاسی، هم از جهت وحدت و وحدت عمل معایب جدی وجود داشته و دارد .
یکی از دستهای تاریخ معاصر ایران آنست که هرگاه سازمانهای موقی اصولی و واقع بینانه در
اتحاد بایکدیگر عمل کردند پیش بردند .

از نمونه های درخشان آن سی تی راست . در این تاریخ نیروی متحد خلق که حزب تودما ایران
و "جبهه ملی" هوادار کتر مصدق و عضو مهم و اساسی آن بودند توانست اتحاد امپریالیسم آنگلو-
آمریکن، دربار پهلوی و قوام السلطنه را بشکست مواجه کند و حکومت قانونی د کتر مصدق را بسازد و یگر
مستقر سازد .

منا^۱ سفانه عناصر تفرقه افکن توانستند مانع ادامه این اتحاد شوند و با تاسف بیشتر باید گفت که
این عناصر تاکنون نیز گرم کارند و توانسته اند تاکنون نیز مانع اتحاد گردند . تردیدی نیست که در میان
این عناصر تفرقه افکن، صرف نظر از افراد جداگانه که دچار غرض و تعصب و گمراهی هستند، عمال آگاه
دشمن طبقاتی (امپریالیسم و ارتجاع ایران) وجود دارند و الی مفهوم نیست که کسی خود را هسوا دار
رهائی ایران از چنگ نواستعمار و استبداد جلوه گری سازد و با تمام قوا در میان نیروهای انقلابی
سنگ تفرقه بیاندازد .

"هر شب ستاره ای بزمین میکشند و باز
این آسمان غم زده غرق ستاره هاست .
این شعر دلنشین پراز آرزوی پاک
رمزی شگرف از شب اندوهگین ماست
آری ستاره های فروزنده گسونه گون
لیکن فسوس، تابش آنها زهم جداست .
گر این ستاره های فروزنده نور خویش
باهم کنند، حاصل آن شمس برضیاست
آنگاه شام تیره میهن شود چو روز
ضحاک سرنگون، علم کاویان بپاست .

پ . پیام



سدهای مالی را براندازید!

مسئله آموزش یکی از معضلات اجتماعی جامعه ما است. با وجود تمام گزارش‌های رنگ آمیزی شده و ادعاهای مقامات مسئول آموزش کشور، هنوز مسئله آموزش در کم و کیف خود و در تمام سطوح و رشته‌ها لاینحل باقی مانده است.

یکی از مشخصات عمده سیستم آموزشی کشور، خصیصه طبقاتی آنست. خصیصه طبقاتی نه فقط به مفهوم آنکه تمام این سیستم برای خدمت به منافع طبقات معین اجتماعی - طبقات استثمارگر - پایه گذاری شده، بلکه باین معنائیز که فرزندان طبقات و قشرهای ثروتمند و مرفه هستند که میتوانند از مجموعه این سیستم برای کسب دانش در تمام سطوح بهره گیرند. فقط عده بسیار معدودی از فرزندان طبقات و قشرهای استثمارشونده و فقیری، که اکثریت مطلق جامعه مارا تشکیل میدهند، با تلاشهای طاقت فرسا، تحمل مشقات غیرقابل تصور و محرومیت‌های تا حد فداکاری خود و خانواده خود قادرند، به مدارج عالی تحصیل دست یابند. خانواده‌های ۶ - ۵ نفری که درآمد ماهیانه اش از ۳۰۰ - ۲۰۰ تومان تجاوز نمیکند، چگونه میتواند وسائل تحصیل فرزندان خود را حتی در دوره ابتدائی فراهم کند؟

شاه مدعی است که در ایران مشکلات مالی نمیتواند هیچ ایرانی با استعداد را از تحصیل و ابراز استعداد باز دارد. در دانشگاه‌ها و مدارس عالی ایران با چند روستا زاده و فرزند کارگر میتوان روی پرو شد؟ آیا نسبت دانشجویان دارای منشاء طبقاتی دهقانی و کارگری در میان مجموعه دانشجویان دانشگاهها و مدارس عالی ایران نموده تقسیم استعدادها در میان طبقات اجتماعی است؟ فرزندان دهقانی که نه دولت وسایل تحصیلی برایش فراهم آورد و نه خود امکان مادی برای آغاز و ادامه تحصیل حتی در دوره ابتدائی دارد، چگونه میتواند از سدهای مالی دبیرستان و دانشگاه عبور کند؟ روزنامه کیهان در شماره ۵ اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۱ خبر میدهد که دادالبنان تحصیسیل در دانشگاه پهلوی شیراز هنگام نام نویسی برای کنکور باید ۲۵۰۰۰ ریال حق ورودی و حق تعلیم در سال اول، ۴۰۰۰۰ ریال حق تعلیم کلاسهای تابستانی زبان و ۲۰۰۰۰ ریال هزینه بهداشت در دوران تحصیل بپردازند. جوانی که میخواهد به تحصیلات عالی شروع کند، در همان آغاز باید ۳۱۰۰۰ ریال پول بپردازد! يك خانواده کارگری که ماهی ۲۵۰

تومان درآمد دارد ، چگونه میتواند درآمد یکساله خود را بابت سال اول تحصیل فرزند خود بپردازد ؟

میگویند برای فرزند آن خانواده های فقیرتر سهیلاتی فراهم شده است ، دانشجوی فقیر میتواند با سپردن سوگند نامه " وام شرافتی " دریافت کند ، یعنی بطور موقت از پرداخت شهریه معاف گردد و پس از پایان تحصیل و شروع بکار " وام شرافتی " خود را بدولت بپردازد . این چگونه دانشراند وزی است که با وام اندوزی همراه است ؟ جوانی که با هزار درد و مشقت و محرومیت دانشگاه را بپایان میرساند ، در اولین گام زندگی مستقل خود در این وانفسای جامعه پرهرج و مرج باید باری از وام ده هزار تومانی بدوش داشته باشد . اینست آن عدالت اجتماعی که هیئت حاکمه به نسل جوان وعده میدهد !

سیاست ضد ملی هیئت حاکمه ایران چنان هزینه های را با ایران تحمیل کرده که عملاً قادر نیست برای پیشرفت اجتماعی کشور و از جمله برای توسعه شبکه آموزشی در تمام سطوح و مناسب بانیا زمند یهای واقعی جامعه ، از همه امکانات موجود استفاده کند .

هزینه های مستقیم نظامی ایران به بیش از ۱۰۰ میلیارد ریال در سال بالغ شده است . هزینه یک فرد نیروی مسلح ایران ۴۰۰ هزار ریال در سال است . دولت ایران در برابر این هزینه هنگفت نظامی فقط ۸۵۰۰ ریال در سال خرج یک محصل میکند . هزینه یک فرد مسلح به وسایل تخریب ۴۷ برابر هزینه یک فرد مسلح به دانش سازنده است . جامعه مایه کدامیک نیاز بیشتری دارد ؟

مبارزه در راه افزایش بودجه آموزشی و برانداختن سدهای مالی در برابر استعدادهایی که مرز بندی طبقاتی آنها را محکوم به پژمردگی میکند ، یکی از وظایف اساسی محصلین و دانشجویان ایرانی را تشکیل میدهد .

م . مهرداد



مبارزه علنی برای يك سازمان توده ای

بچه مفهوم است؟

از آنجاکه مسئله مهم ضرورت فعالیت سازمان توده ای و از جمله کنفدراسیون در چارچوب قانون اساسی، از جانب برخی عناصر در درون جنبش دانشجویی بعدمورد تحریف قرار گرفته و برای اذهان ساده به تدریجی‌هایی بوجود آورده است، ما بدنبال مقالاتی که در شماره‌های پیشین "پیکار" در این زمینه انتشار داده ایم، اکنون به بحث در این باره ادامه می‌دهیم.

پیکار

سازمان توده ای چگونه سازمانی است؟

سازمان توده ای سازمانی است که آن بختر از توده‌های مردم راکه هنوز دارای آگاهی سیاسی کافی نیستند و برای تشکیل حزبی یعنی قبول يك ایدئولوژی سیاسی معین و مبارزه در راه آن آمادگی ندارند، بر حسب خواستهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌شان متشکل می‌کنند. سازمان توده ای در مکتب خود اهمیت فعالیت جمعی و مبارزه متشکل در راه خواستهای گوناگون را می‌آموزد، آگاهی سیاسی اعضا خود را با لامیبرد و آنان را برای مراحل عالیتر مبارزه آماده می‌کند. بنابراین تعاریف فوق:

۱- سازمان توده ای سازمان پیشاهنگ یعنی حزب سیاسی نیست، بلکه سازمان عموم خلق است، و در برگیرنده کلیه کسانی است که دارای خواستهای مشترک در زمینه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هستند.

۲- فعالیت سازمان توده ای به مبارزه در راه خواستهای صنفی محدود نمی‌شود، بلکه عرصه فعالیت سیاسی راهم در بر می‌گیرد. باین مفهوم که سازمان توده ای نمی‌تواند در حیطات سیاسی کشور خود بی‌تأثیر باشد، بلکه باید به مثابه بخشی از جنبش مردمی و دمکراتیک کشور مادر عرصه سیاسی نیز فعال باشد. اما بین فعالیت سیاسی سازمان توده ای با فعالیت يك حزب سیاسی تفاوت اساسی وجود دارد. از آنجاکه سازمان توده ای سازمان پیشاهنگ نیست، شعار سیاسی آن نمیتواند شعار حد اکثر سازمانهای سیاسی باشد، بلکه باید خواستهای سیاسی خود را در چارچوب شعارهای سیاسی عموم خلق مطرح کند. یعنی آنچنان شعارهایی که عموم سازمانهای ملی و دمکراتیک کشور بر

سرآن توافق دارند. اگر سازمان توده ای از آن شعارهای سیاسی که مورد موافقت عموم نیست جانبداری کند، علاخود رابه گروه و یا سازمان خاص سیاسی وابسته نموده و بدست خو در عرصه فعالیت خویش راتنگ گرفته است.

۳ - مهمترین خصلت يك سازمان توده ای آنست که باید باتوده های هرچه وسیعتر مردم پیوند داشته باشد، با انتخاب شعارهای تجویزکننده، ناآگاهترین توده را بخلود جلب کند و نفوذ و تاثير خود را در آنان فزونی بخشد. فعالیت سازمان توده ای باید کاملاً درد سترمتوده های مردم باشد، در پهنه وسیع جامعه بذرتشکل بیفشاند، نه آنکه "درگلد انهای توی اطاق گند م سبز کند".
برای آنکه سازمان توده ای حقیقتاً در توده مردم نفوذ کند، ناگزیر باید فعالیت عینی داشته باشد. زیرا فعالیت مخفی برای يك سازمان توده ای موجب قطع پیوند آن باتوده ها و آغاز مرگ آنست. سازمان توده ای برای آنکه فعالیت عینی داشته باشد، چاره ای ندارد جز آنکه در کاد ر قانون عمل کند تا حتی الامکان موجودیت قانونی خود را تحمیل نماید.

مرز وظایف کنفد راسیون پمشابه

يك سازمان توده ای

کنفد راسیون يك سازمان توده ای و صنعتی است که میباید توده های دانشجو را صرف نظر از وابستگی طبقاتی و عقیدتی، برای مبارزه در راه خواستهای مشترک سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شان متشکل کند. اما کنفد راسیون در سالهای اخیر بادی و پری گرفتن بیش از پیش از مبارزات صنعتی و محدود کردن فعالیت خود به مبارزات سیاسی، آنهاست که در حد مجاز برای يك سازمان توده ای بلکه با بحار به گرفتن شعارهای نادرست و زیان بخش گروههای چپ رو و چپ نما عملاً از مرز وظایف يك سازمان دانشجویی فزاینده و به بیراهه کشیده شده است. وقتی مادر این زمینه رهبری کنفد راسیون را انتقاد میکنیم فریاد بر میدارند که:

" بنابه نص صریح منشور کنفد راسیون، بر سازمان ماهیچ نوع ایدئولوژی خاص مسلط نمیباشد. " (۱۶ آذر - شماره ۴ / ۱۹۷۱)

روشن است که در منشور کنفد راسیون سخن از تسلط ایدئولوژی خاص بر این سازمان نیست، ولی تمام حرف ما اینست که رهبری کنفد راسیون بعلت وابستگی خود به گروههای معین سیاسی، اساسنامه و منشور کنفد راسیون رانقض نموده است. بیراهه ای که در چند سال اخیر بر کنفد راسیون تحمیل شده، مصوبات کنگره ها و نوشته های ارگانهای تبلیغاتی کنفد راسیون همه با بیان بی ابهام از تسلط این ایدئولوژی خاص بر کنفد راسیون سخن میگویند. به برخی فاکتورها مراجعه کنیم:

اطلاعیه هیئت دبیران کنفد راسیون، حادثه سپاهکل را " عکس العمل ناگزیر خلق " و " تبلور عزم راسخ توده های مردم " ارزیابی میکند (۱۶ آذر - شماره ۴ / ۱۹۷۱). ارگان کنفد راسیون میگوید: " گسترش مبارزات مساحتانه گروههای مختلف که دفاع از آنها بد رستی درد ستور کار کنفد راسیون قرار دارد. " (۱۶ آذر - شماره ۴ / ۱۳۵۱). رهبری کنفد راسیون بدین ترتیب شکل معینی از مبارزه را در برابر سایر اشکال مبارزه مطلق میکند، از ایدئولوژی ویژه ای جانبداری مینماید و بسود آن تبلیغ میکند. به بیان روشن يك سازمان صنعتی در قالب يك حزب سیاسی خواست تغییرات ریشه ای جامعه ایران را انهم از زاویه دید يك گروه معین مطرح میسازد و باز هم مدعی است که ایدئولوژی خاصی

برآن مسلط نیست. سیزدهمین کنگره کنفد راسیون در قطعنامه ای که درباره فلسطین صادر نمود، اتحاد جماهیر شوروی بزرگترین دوست ملت‌های در بند را همکار و پشتیبان امپریالیسم امریکایی و صهیونیسم بین‌المللی خوانده و آنرا محکوم مینماید؛ ماهنامه ۱۶ آذر ارگان کنفد راسیون صریحاً اعتراف میکند که: "کنگره‌های کنفد راسیون نه تنها امروز، بلکه از پنج سال قبل تاکنون همواره فعالیت‌ها و مواضع ضد خلقی این حزب (منظور حزب توده ایران است) مؤلف را محکوم کرده و صراحتاً علیه این حزب موضع گرفته‌اند" (۱۶ آذر - شماره ۴ / ۱۹۷۱). بدین ترتیب تأیید یک جریان افراطی سیاسی در داخل کشور، محکوم کردن یک دولت بزرگ سوسیالیستی بعنوان همکار امپریالیسم و موضع گرفتن در برابر تنها حزب کارگری میهن‌مارا رهبری کنفد راسیون معلوم نیست چگونه توجیه میکند و چگونه حتی آنرا بامنشور کنفد راسیون هم مناقض نماید آن‌که میگوید:

"... از آنجاکه جنبش دانشجویی قادر به راه حل نهایی مشکلات اقتصادی - اجتماعی نیست، کنفد راسیون نه میتواند و نه صلاحیت آنرا در مورد مسائل ریشه‌ای جامعه، که شرط طرح آن ورود به بحث‌های ایدئولوژیک و موضع‌گیری‌های طبقاتی است اظهار نظر نموده و باموضع‌گیری بعمل آورد."

وقتی مابه رهبری کنفد راسیون انتقاد میکنیم که یک سازمان دانشجویی باید در رکاب یک سازمان توده‌ای غنی فعالیت کند و نه در چارچوب یک حزب سیاسی مخفی، جواب میدهند که:

"کنفد راسیون سازمانی است غنی... و طبق مواد اساسنامه این سازمان، کلیه جلسات و مجامع عمومی کنفد راسیون غنی بوده و هرکسی... میتواند در آن شرکت جوید و ابراز نظر نماید و عقاید و افکار خود را منعکس سازد" (۱۶ آذر - ۴ / ۱۹۷۱)

استدلال بی‌پایه‌ای است! غنی بودن یک سازمان باین معنائیست که جلسات و مجامع عمومی خود را در شهر هزار کیلومتری کشور بطور غنی تشکیل دهد. غنی بودن یک سازمان توده‌ای به مفهوم آنست که این سازمان با فعالیت در چارچوب قوانین داخلی بتواند موجودیت قانونی خود را به دولت بقبولاند و یا حداقل موجب افشا رژیم شود که میخواهد قیافه "دیکرانیکی" بخود بگیرد. در شرایط کنونی میهن‌ما، اگر یک سازمان توده‌ای بخواهد در درون کشور فعالیت غنی داشته باشد چاره‌ای ندارد جز آنکه در چارچوب قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر عمل کند، زیرا وقتسای سازمانی باید جلسات عمومی غنی داشته باشد، کنفرانس و کنگره تشکیل دهد، با مردم رود رو قرار گیرد، مجبور است در رکاب قانون عمل کند. چنین سازمانی اگر توانست رژیم مطلقه را به شناسائی موجودیت غنی خود مجبور نماید به موفقیت بزرگی نائل آمده، و اگر رژیم تن در ندهد و سازمانی را که قانوناً حق فعالیت غنی دارد از فعالیت بازدارد، انوقت تبلیغات افشاگرانها باین سازمان قادر خواهد بود نه تنها افکار عمومی را در درون کشور، بلکه در خارج از مرزهای کشور نیز بسود خود تجهیز کنند، امری که میتواند در آینده در رتبه رژیم مطلقه را به عقب نشینی مجبور سازد.

این جریان عیناً در باره سازمان دانشجویی خارج از کشور یعنی کنفد راسیون صادق است. زیرا با آنکه شرایط خارج از کشور امکانات مساعد تری را برای فعالیت آن عرضه نمود، ولی این شرایط در وضع کنونی برای اعضا کنفد راسیون فقط بطور موقت و بظاهرمساعد است. بدین مفهوم که سازمان امنیت موقتاً امکان دستگیری اعضا کنفد راسیون را ندارد و نه شناسائی آنها را. رهبری کنفد راسیون با نهدیل این سازمان به یک حزب سیاسی، و با طرح مسائل ایدئولوژیک در کنگره‌ها و جلسات عمومی دانشجویی، باموضع گرفتن بسود این یا آن گروه سیاسی و دشنام و هتاکلی علیه اتحاد شوروی و حزب

توده ایران محیط مساعدی برای شناسائی افراد از طرف جاسوسان سازمان امنیت فراهم آورده ؛ و چون اکثریت مطلق دانشجویان پس از پایان تحصیل قصد مراجعت به کشور را دارند ، سازمان امنیت با استفاده از آب گل آلود کونوی و اشنائی کامل با افکار و روحیات آنان چند سالی گوش میخواباند و اگرچه دیرتر ولی سرانجام روزی آنها را آماج شکنجه و زندان و اعدام قرار خواهد داد .

کنفد راسیون اگر بخواهد در جای صحیح قرار گیرد و بمشابه يك سازمان واقعاتوده ای قدرت عمل کسب کند ، گزیری ندارد جز آنکه نه تنها به چپ روی در مشی سیاسی پایان دهد ، بلکه به چپ روی در مشی سازمانی نیز خاتمه بخشد ، از مرز وظائف يك سازمان توده ای صنفی و سیاسی فراتر نرود و شعارهای عمل خود را با توجه به شرایط عینی کشور ، با توجه به خواستههای واقعی جنبش دانشجویی برگزیند . هر راهی جز این کوره راه است .

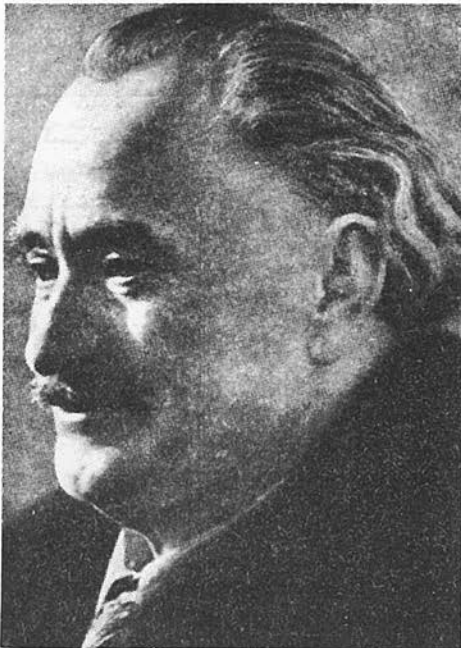
آدرین

خشم و آموزش

آقای ک گفت : « چه مشکل است آموختن به کسانی که آدمی بر آنها خشمگین است . اما این کار ضرورتی ویژه دارد ، زیرا درست همینها هستند که نیساز مبرم به آموزش دارند . »

برتولت برشت

بمناسبت نود سالگی
گئورگی دیمیتروف



يك
كهونيست
پر شور

امسال همراه با مردم بلغارستان جنبش کمونیستی و کارگری جهان ۹۰-مین سالگرد تولد گئورگی دیمیتروف را برگزار میکند .

گئورگی دیمیتروف در سال ۱۸۸۲ در يك خانواده کارگری دیده بجهان گشود. او در سال ۱۹۰۲ وارد حزب سوسیال دمکرات بلغارستان شد و با گذشت زمان رهبری جناح چپ آنرا بعهده گرفت. در سال ۱۹۰۹ بعضویت کمیته مرکزی حزب سوسیال دمکرات انتخاب شد. گئورگی دیمیتروف در فاصله سالهای ۱۹۱۰-۱۹۲۳ در راه سر جنبش کارگری بلغارستان شهرت جهانی کسب کرد. او طبقه کارگر بلغارستان را از يك سنگر پیروزی به سنگر دیگر میبرد . در سال ۱۹۲۳ گئورگی دیمیتروف اولین پیکار مسلحانه ضد فاشیستی کشور خود را رهبری کرد . ناکامیهای قیام بزرگ سپتامبر ۱۹۲۳ او را مجبور به مهاجرت کرد . گئورگی دیمیتروف دور از میهن خود ، در حالیکه لحظه ای از سرنوشت آن غافل نبود ، در هیئت اجرائیه کمینترن بفعالیت پرداخت .

در سال ۱۹۳۳ فاشیسم هیتلری او و گروهی از همزمانش را با اتهام واهی "آتش زد ن
رایش تاگ" بمحاکمه کشید. در دادگاه لایپزیگ دیمیتروف از خود و جنبش کارگری و کمونیستی
جهان شجاعانه دفاع کرد. در این دادگاه او با جسارت و مهارت پرده از سیمای در منشر
فاشیسم برداشت. دیمیتروف مردم جهان را از خطری که فرامیرسید آگاه کرد.

سخنان پرشور دیمیتروف در دادگاه لایپزیگ، پایداری مردانه اش در برابر فاشیسم
همه جانام وی را بر سر زبانها انداخت. در آن ایام جنبشی وسیع در سراسر جهان برای نجات
او بوجود آمد.

بعد از رهایی از چنگال فاشیستها دیمیتروف به اتحاد شوروی رفت و تافر رسیدن
آزادی میهنش در این کشور ماند.

در سال ۱۹۴۵ گئورگی دیمیتروف به میهن آزاد خود بازگشت تاراه سوسیالیسم را در آن
هموار سازد. او گنجینه تجربیات خود را در برابر نسل جوان نهاد تا در شکوفان کردن سرزمین
خوبش یکنابررد. از اوست که میگوید:

"زندگی دریغی است که باید در آن شنا کرد. در این دریا هم خطر هست و هم
نشاط. آنها که دست و پامیزند روی آب می مانند و آنها که کوششی نمیکند
می میرند . . .

در زندگی هرگز امید را از دست ندهید، حتی اگر خطر مرگ را در برابر خود
می بینید. آنها که براه مردم میروند باید هنر زیبا مردن را نیز بیاموزند . . .
وقتی مرابزند انداختند دیدم بالای در زندان نوشته اند: "از اینجا امید
بازگشت نداشته باش". من با خودم گفتم این در باره من صدق نمیکند. اگر
بمیرم در راه عقیده ام مرده ام و اگر زنده از این دوزخ بیرون آمدم باز هم براه
مردم خواهم رفت . . .
بیاد داشته باشید که همیشه با مردم باشید و از آنها جدا نشوید. جدا شدن از
مردم پذیرش شکست است . . ."

مرگ گئورگی دیمیتروف در سال ۱۹۴۹ غایبه ای بزرگ برای مردم بلغارستان و جنبش
جهانی کمونیستی و کارگری بود.



مقابله يك کمونیست با دو فاشیست

فاشیستهای آلمانی پس از رسیدن به حکومت نخستین هدف خود را نابودی حزب کمونیست آلمان قرار دادند، زیرا با وجود حزب کمونیست استقرار دیکتاتوری فاشیستی غیرممکن بود. توطئه حریق "رایشتاگ" (مجلس آلمان) که توسط فاشیستها انجام گرفت، میبایست بهانه این سرکوبی قرار گیرد. هنوز "رایشتاگ" میسوخت که تعقیب و بازداشت و کشتار کمونیستها و اشغال مراکز حزب کمونیست آلمان توسط فاشیستها آغاز شد. عده‌ای از کمونیستهای آلمانی و بلغاری (که در مهاجرت بسر میبردند) و از جمله گئورگی دیمیتروف به اتهام "شرکت در توطئه حریق رایشتاگ" بازداشت و محاکمه جلب شدند. محاکمه "عاملین حریق رایشتاگ" میبایست به سرکوب کمونیستها شکل "قانونی" بدهد. ولی گئورگی دیمیتروف بنمایندگی کمونیست‌ها با دفاع شجاعانه و ماهرانه خود در دادگاه فاشیستها را بر صندلی اتهام نشانده. بویژه مقابله دیمیتروف بعنوان مظهر پرلتراریای بالنده و گورینگ و گولز بعنوان نمایندگان بورژوازی میرنده جالب بود. دیمیتروف بر پیشانی فاشیستها از همان آغاز حکومتشان داغ ننگ زد و از ماهیت و منش فاشیسم پرده برداشت. و از همانجا این محاکمه شهرت جهانی یافت. در زیر خلاصه‌ای از جریان دادگاه هنگام سؤال و جواب دیمیتروف و گورینگ و گولز به اطلاع خوانندگان گرامی میرسد.



پیکار

گورینگ نخست وزیر و وزیر کشور پروس، دومین مرد مقتدر آلمان پس از هیتلر، با یک محافظ وارد دادگاه شد و بعنوان شاهد با تفرعن و تبختر یکساعت و نیم صحبت کرد. سپس نوبت دیمیتروف رسید تا از این "شاهد" سؤال کند.

دیمیتروف — بخاطر دارم که روز ۲۸ فوریه، در روزنامه‌های صبح اعلامیه‌ی امضا حبه‌ای از آزادی گورینگ نخست وزیر در باره آتش زدن "رایشتاگ" درج شده بود، من محتوی آنرا خوب بخاطر دارم که میگفت: آتش زدن "رایشتاگ" کار حزب کمونیست است. یعنی همان چیزی که آقای نخست وزیر بارها همین جا خا خا نشان ساخته است... و اینکه کمونیست توقیف شده، یعنی "فان در لوبه" (F. D. L.) کمونیست هلندکم در موقع دستگیری بجز پاسپورتش یک دفترچه عضویت حزب نیز با خود داشته است. سؤال من اینست که نخست وزیر گورینگ قبلا از کجا میدانست که "فان در لوبه" یک دفترچه عضویت حزب با خود دارد؟

گورینگ - باید بگویم که من تا بحال فکر خودم را با جریان این محاکمه مشغول نمی‌کردم ، یعنی اینکه من تمام اخبار مربوطه را نمی‌خواندم . من فقط دیده ام که شما یک آدم بتمام معنی زیرک مخصوصی هستید ، و بهمین جهت حالا میدانم که پاسخ ستوالی که شما کردید باید مدتهاست برخورد شما روشن است . من قبلا گفتم که انیور و آنورنمیدوم که شخصا از جیب اشخاص چیز بیرون بیاورم . اثر معروف خاطرتان باشد من سازمان پلیسی در اختیار دارم و اگر معروف خاطرتان نباشد میگویم که پلیس ما موراست تمام جنایتکاران را مورد بازجویی قرار دهد و در صورتیکه معروف خاطران نباشد ، باید بدانید که پلیس آنچه را که پیدا کرده است ، بمن گزارش میدهد . می بینید که این امر کاملاً ساده ای است .

دیمیتروف - آقای گورینگ نخست وزیر (رئیس : دیمیتروف !) اگر من . . . (رئیس : دیمیتروف !) میتوانستم آزادانه حرف بزنم . . .

رئیس - حالا نوبت صحبت با من است (دیمیتروف : آقای رئیس !) من میخواهم توجه شما را باین نکته جلب کنم که باین ستوال شما پاسخ داده شده است . به این ستوال . . . (دیمیتروف : اگر من فقط میتوانستم آزادانه حرف بزنم !) به این ستوال پاسخ داده شده است . اگر شما ستوال تازه ای دارید ، ضوری بیان کنید که من هم دقیقاً بفهمم . دیمیتروف - بله ، کاملاً دقیق ! من به اطلاع آقای رئیس گورینگ میرسانم که سه ماه مور پلیس که " فان درلویه " را توقیف و بازجویی کرده اند ، قبلا اینجا متفقا اقرار نموده اند که هیچ دفترچه عضویت حزبی پیش " فان درلویه " پیدا نکرده اند . من میخواهم بدانم که این مسئله از کجا در اطلاعیه آقای گورینگ آمده است ؟

گورینگ - این را من میتوانم دقیقاً بگویم . (دیمیتروف - خواهش میکنم !) این اطلاع رسماً به من داده شده است . اگر در شب اول گزارشهای داده شده باشد که شاید سریم قابل تحقیق نبوده است ، اگر فرضاً ما موری در موقع تحویل یک گزارش از چیزی مانند این دفترچه سخن گفته است ، و او نمیتوانسته است دقیقاً درباره آن تحقیق کند و آنرا بمثابة یک واقعیت پذیرفته است ، البته بمن اطلاع داده است . من این اطلاع را صبح روز بعد به مطبوعات دادم : مسلمانیک چنین . . . یک چنین تحقیقی بیابان نرسیده بود ، اگر در گزارش با اطلاع من رسیده است . اینکه آن ماه مور به اشتباه افتاده است ، یعنی اینکه او اطلاعی را که بدست آورده ، هنوز بررسی نکرده است ، من از آن بی خبرم ، و اهمیتی هم ندارد . زیرا بنظر می رسد که این مسئله در جریان دادگاه مسلم شده است که " فان درلویه " دفترچه ای با خود نداشته است . این مهم است . دیمیتروف - بعنوان نخست وزیر و وزیر کشور پرورس البته شما مسئولیت پلیس جناحی را در واقع آتش سوزی "رایشتاگ برعمده" دارید . بعنوان نخست وزیر و وزیر کشور تدابیری برای عملیات پلیسی فوری اتخاذ کرده اید . . .

رئیس - من این جمله آخری را نفهمیدم . یکبار دیگر تکرار کنید .

دیمیتروف - میگویم که آقای گورینگ بعنوان نخست وزیر پرورس ، بعنوان وزیر کشور پرورس و رئیس مجلس تدابیری اتخاذ کرده اند که پلیس فوراً همکاران و دستیاران " فان درلویه " را پیدا کند و او - خود این موضوع را اینجا گفت - که مسئولیت وزارت کشور و پلیس اثر را برعمده دارد . اینطور نیست ؟ (گورینگ : بله !) ستوال میکنم : وزیر کشور در ۲۸ و ۲۹ فوریه یا در روزهای بعد . . . برای پیدا کردن دستیاران " فان درلویه " چه اقدامی کرده است ؟

گورینگ - . . . من البته بعنوان يك وزير رفتار کرده ام نه بعنوان يك کارآگاه . یعنی پلیس جنائی خود ماما مورکرده ام تا تمام جزئیات مسئله را تحقیق کند و رآن لحظه ای که مسلم شد " فان در لوبه" مجرم است ، بایستی پلیس جنائی تمام اسناد و نظریات خود را در مورد این مسئله به قضات بدهد نه حتی بمن . من فقط دستور داده ام که این تحقیق هرچه سریعتر و هرچه دقیقتر انجام شود و البته دائما خاطر نشان کرده ام که " فان در لوبه" باید دستیارانی داشته باشد . اینهم برای من روشن است که این ولگرد ها هم بزودی دستگیر خواهند شد ، بهرجهت من این را دستور داده ام .

دیمیتروف - پس از آنکه شما بعنوان نخست وزیر و وزیر کشور پروس اطلاعیه رسمی برای آلمان و تمام جهان انتشار داده اید که کمونیست ها " رایشتاگ" را آتش زده اند (گورینگ : بله !) که حزب کمونیست (گورینگ : بله !) این کار را کرده است ، که حزب کمونیست آلمان " فان در لوبه" کمونیست خارجی را بخدمت گمارده است ، و عناصر دیگری از این قبیل را پیدا کرده است ، آنوقت حق داریم بگوئیم که این موضع گیری به بازجویی پلیس و نیز به بازجویی قضائی جهت گیری معینی داده است و امکان اینکه راههای دیگری جستجو شود که آتش زندگان واقعی " رایشتاگ" را پیدا کنند ، از طرف شما بسته شده است . . . بوسیله اطلاعیه شما ؟

گورینگ - میفهم که شما چه میخواهید بگوئید . در اینجا هم مسئله کاملا روشن است . پلیس جنائی دستور دارد ، دستوراتی ، که در مورد هر جنایتی تمام رد پایها را دنبال کند ، صرفنظر از آنکه این بازجویی ها یکجا منجر شود . البته من شخصا مورجنائی نیستم . من وزیر مسئولیت دار هستم و بعنوان يك وزیر ، برای من مهم نبود که وضع تك تك این ولگرد ها روشن شود ، بلکه برای من حزب مهم بود ، جهان بینی ای مهم بود ، که مسئولیت تمام این کار را بعهده دارد . آسوده خاطر باشید که پلیس جنائی تمام رد پایها را دنبال خواهد کرد . مسئله اینست که آیا این جنایت يك جنایت عادی است ، یعنی خارج از آن مفروضات سیاسی است ، یا اینکه يك جنایت سیاسی است . این يك جنایت سیاسی بود و از همان آغاز برای من روشن بود ، و امروز هم روشن است که حزب شما عامل این جنایت بوده است .

دیمیتروف - آقای رئیس ، برای آقای گورینگ نخست وزیر روشن است که این حزب با این جهان بینی جنایتکارانه - آنطور که او گفت - این حزب بريك ششم خاك كره زمین حکومت میکند . این اتحاد شوروی است . (گورینگ : بد بختانه !) . این اتحاد شوروی با آلمان روابط دیپلماتیک ، سیاسی و اقتصادی دارد . بوسیله سفارشات اتحاد شوروی ، سفارشات اقتصادی آن صد ها هزار کارگر آلمانی بکار مشغول شده اند ، مشغول میشوند و مشغول خواهند شد . این را میدانید ؟ آیا شما این را میدانید . . .

گورینگ - این را میدانم . (دیمیتروف : بسیار خوب !) . این را میدانم و برای من بهتر بود ، اگر برای من روشن میشد که این با اصطلاح سفارشات روسی عملی هم میشود ، چون آنوقت واقعا هم با این سفارشات کارگران میتوانستند کار بدست بیاورند . بعلاوه يك چیز دیگر : در اینجا صحبت بر سر يك دولت خارجی است . آنچه که در روسیه میگذرد برای من یکسان است . من فقط اینجا با حزب کمونیست آلمان و کمونیستها حقه باز خارجی سروکار دارم که با اینجاست میآیند تا " رایشتاگ" را آتش بزنند . (تماشا - چیان : براوو) .

دیمیتروف - براوو، براوو! البته آنها براوو میگویند. این حق شماست که علیه حزب کمونیست در آلمان مبارزه کنید. و این هم حق حزب کمونیست در آلمان است که مخفیانه فعالیت کند و علیه دولت شما مبارزه کند و مبارزه خواهد کرد. این مسئله مربوط به تناسب نیروهاست، نه مسئله ای خصوصی.

رئیس - دیمیتروف، من قدغن میکنم که شما اینجا تبلیغات کمونیستی بکنید (دیمیتروف با اشاره به گورینگ: ولی او تبلیغات ناسیونال سوسیالیستی میکند!)، برای من یکسان است. من مؤکداً بشما قدغن میکنم. تبلیغات کمونیستی اینجا، در این سالن نمیشود کرد. و آن چیزهایی که شما گفتید نمونه ای از این تبلیغات است.

دیمیتروف - آقای رئیس، در ارتباط با سؤال آخری من، بهر صورت باید مسئله حزب و جهان بینی آن روشن شود. آقای گورینگ نخست وزیر توضیح داد که یک قدرت خارجی، متحد اتحاد شوروی، و در ارتباط با این قدرت، این کشور (یعنی رژیم فاشیستی) میتواند هر کاری را که بخواهد در آلمان علیه حزب کمونیست بکند. این جهان بینی واقعی، این جهان بینی بلشویستی، حاکم است. این جهان بینی بلشویستی در اتحاد شوروی، بزرگترین و بهترین کشور دنیا حکومت میکند، این را میدانید؟

گورینگ - گوش کنید! حالا من میخواهم آن چیزی را که خلق آلمان میدانند بشما بگویم. خلق آلمان میدانند که شما اینجا بی شرمی میکنید، و به اینجا آمده اید که "رایشتادگ" را بسوزانید و سپس بخودتان اجازه میدهید به خلق آلمان حتی توهین هائی روا دارید. من اینجا نیامده ام که از طرف شما مورد محاکمه قرار گیرم. شما در نظر من آدم حقه بازی هستید که بایستی مدت ها پیش بجوبه دار آویخته میشدید.

رئیس - آقای نخست وزیر!

دیمیتروف - خیلی عالی است...

رئیس - دیمیتروف، بشما گفتم، من بشما اخطار کردم که تبلیغات کمونیستی نکنید...

(دیمیتروف کوشش میکند که حرف بزند). این شما یک کلمه دیگر بگوئید، آنوقت مدعی خواهید شد که تبلیغات کمونیستی نکرده اید. شما این کار را برای بار دوم میکنید و آنوقت نباید تعجب کنید که آقای شاهد اینطور عصبانی بشوند. من مؤکداً قدغن میکنم که شما حرف بزنید. اگر فرار است که شما سئوالی بکنید - اگر اصولاً حق سئوال کردن داشته باشید - باید سئوالات شما فقط مربوط به موضوع باشد نه چیز دیگر.

دیمیتروف - من خیلی راضیم، از این توضیح آقای گورینگ خیلی راضیم.

رئیس - شما راضی باشید یا راضی نباشید برای من یکسان است (دیمیتروف: خیلی راضی، آقای رئیس، من سئوالاتم را مطرح میکنم). من پس از این اظهار بشما قدغن میکنم که حرف بزنید. (دیمیتروف: من سئوالاتم را مطرح میکنم). من حق حرف زدن را از شما سلب میکنم. (دیمیتروف: آقای رئیس!). بنشینید! (دیمیتروف: من حق دارم که سئوالاتم را مطرح کنم). پس از اینهمه سئوال کردن ها، من حق حرف زدن را از شما سلب میکنم.

دیمیتروف - آقای رئیس، آقای نخست وزیر، شما از این سئوالات می ترسید؟

گورینگ - از این دادگاه خارج بشوید و به جنگ من بیفتید، آنوقت شما خواهید ترسید آقای حقه باز!

رئیس - دیمیتروف سه روز دیگر به حبس مجرد محکوم میشود ، اورا بیرون ببرید .
(ماء موران گئورگی دیمیتروف را از سالن خارج میکنند)



توضیح :

این عکس مونتاژ شده از طرف
"جان هارتفیلد" نقاش بااستمداد
پرلتری ، دیمتروف کمونیست نماینده
پرلتاریای بالنده و گورینگ فاشیست
نماینده بورژوازی میرنده را در مقابل
هم نشان میدهد . این عکس در
جریان محاکمه دیمیتروف منتشر شد
و شهرت جهانی یافت .

شما از سئوالات من میترسد آقای وزیر ، اینطور نیست ؟

جوابهای گورینگ ، که کنترل خود را از دست داده بود ، رسوائی بزرگی برای فاشیستها
ببار آورد ، بطوریکه فاشیستها مجبور شدند برای جلوگیری از رسوائی بیشتر و نجات دادگاه از وضع
دشواری که پیدا کرده بود ، گولز وزیر تبلیغات و سومین مرد مقتدر آلمان هیتلری را بمیدان بفرستند .
پس از اینکه گولز نخستین حملات دیمیتروف را از سرگد راند ، برای آنکه جراتی بخود
داده باشد ، گفت :

" من میدانم هدف دیمیتروف چیست . او در کار تبلیغاتی با تجربه است .
ولی من هم با تجربه ام . او نمیتواند کاری کند که من کنترل خود مرا از دست بدهم ."

ولی دیمیتروف به حملات بیرحمانه خود ادامه داد و با پرده برداشتن از "ایدئولوژی" فاشیسم مبارزه سیاسی را در صحنه دادگاه به اوج خود رساند. دیمیتروف از گویلز سؤال کرد :

"آیا درست است که گروههای نازی مانند افراد جداگانه نازی کارگران را میکشند؟"

گویلز از پاسخ دادن به این سؤال طفره رفت و گفت که "پیشوا" در این امر دخالت خواهد کرد و تمام کسانی را که مرتکب چنین اعمالی شده اند مجازات خواهد نمود. دیمیتروف بلافاصله سؤال کرد :

"ولی مگر نه اینست که "پیشوا" شخصاً قاتلان تبریک گفته و آیا با این ترتیب او با قاتلان همدست نیست؟"

گویلز و همه قضات و همه کس میدانست که این سؤال اشاره به تلگراف تبریک هیتر به عضو حزب نازی است که به جرم قتل یک کارگر در زمان حکومت "پاپن" محکوم شده بود. دیمیتروف بدون اینکه مجال تفکر به گویلز و قضات بدهد به سؤال خود ادامه داد :

"گورینگ در برابر این دادگاه ادعا کرد که کمونیسم یعنی قتل و جنایت. بر همه معلوم است که پس از جنگ چندین قتل سیاسی در آلمان رخ داده است. کارل لیبکنشت و روزالوکزا میورگ که از رهبران کارگران بودند بقتل رسیدند. سیاستمداران بوزو مانند راتناو (Rathenau) و ارتزبرگر (Erzberger) نیز بقتل رسیدند. اجازه بدهید "شاهد" بگویم که این قتل های سیاسی را چه کسی مرتکب شده است؟ آیا او اطلاع دارد که قاتلان اکنون از رجال برجسته محافظ دست راستی، یعنی متحدین کنونی ناسیونال سوسیالیستها هستند؟"

گویلز برای طفره از پاسخ به این سؤال کوشید سؤال متقابل مطرح کند و گفت :

"آیا دیمیتروف میل دارد که از استان آدم و حوا شروع کند؟"

دیمیتروف پاسخ داد :

"من از این جواب راضی ام. پاسخ صریح نگرفتن بهترین پاسخی است که میتوانستم بگیرم."

دیمیتروف با این پاسخ تمام عجز گویلز را نشان داد. گویلز که برخلاف میل خود، نازیها را بعنوان سازمان دهندگان ترورهای متعدد دلداده بود، کوشید پاسخ خود را اینطور توجیه کند که گویا نازیها باید در محله های کارگری مسلحانه از خود دفاع کنند. در برابر این تلاش دیمیتروف سؤال کرد :

"آیا این بدان معنی است که نازیها از خودشان دفاع کرده اند؟"

گویلز پاسخ داد :

"البته. حتماً فکر نمیکنید که ما اجازه میدهیم کارگران ما را زمین ببرند."

دیمیتروف بلافاصله گفت :

"آیا فکر نمیکنید که کمونیستها هم حق دفاع از خود دارند؟"

گویلز که دیگر پاسخی نداشت، بسرعت دادگاه را ترک گفت.

مبارزات مطالباتی

در کشورهای سرمایه داری

لنین مبارزه طبقه کارگر را به سه شکل عمده تقسیم میکند :

(۱) مبارزه تئوریک (یا ایدئولوژیک) که هدف آن دفاع و پخش ایدئولوژی

انقلابی پرلتاریا و مبارزه با انواع ایدئولوژیهای غیرپرلتاری و افشای آنهاست ؛

(۲) مبارزه سیاسی که هدف آن مبارزه علیه طبقات و رژیم حاکمه ، مبارزه برای نیل به حاکمیت پرلتاریاست .

مبارزات سیاسی دارای انواع اشکال است : از تظاهرات و اعتصابات سیاسی مبارزات انتخاباتی و غیره گرفته تا حادثه ترین و بالاترین شکل آن که عبارتست از قیام مسلح برای تصرف قدرت حاکمه ؛

(۳) مبارزات اقتصادی که هدف آن تأمین رفاه زحمتکشان و نیل به حقوق صنفی آنان در کار و زندگی است .

وقتی میگوئیم "مبارزات مطالباتی" این مبارزات کلیه خواست های مبصر طبقه کارگر و متحدین وی را در مرحله معینی از انقلاب اجتماعی ، در بر میگیرد ، خواه این خواست سیاسی باشد ، خواه اقتصادی .

یکی از مختصات نظریات چپ روها و چپ نماها انکار این مبارزات مطالباتی سیاسی و اقتصادی و بطور کلی انکار اشکال متنوع مبارزات سه گانه و باقی گذاشتن فقط یک شکل مبارزه است و آنهم شکل حادث مبارزه سیاسی پرلتاریا یعنی جنگ مسلحانه برای تصرف قدرت . و حال آنکه این شکل از مبارزه فقط در شرایط ویژه ای که عوامل عینی و ذهنی مساعد وجود دارد قابل طرح است و در موارد دیگر ، در پیرویه طولانی مبارزات حزب طبقه کارگر ، مبارزات مطالباتی اهمیت فزوانی کسب میکند .

اکنون در جامعه ما انواع خواسته های سیاسی و اقتصادی وجود دارد که جامعه



عطشان حل آنهاست و رژیم موجود ، موافق قوانینی که خود را تابع آن جلوه گر میسازد ، یعنی قانون اساسی و منشور حقوق بشر ، نمیتواند قانونیت این خواست های سیاسی و اقتصادی را منکر شود .

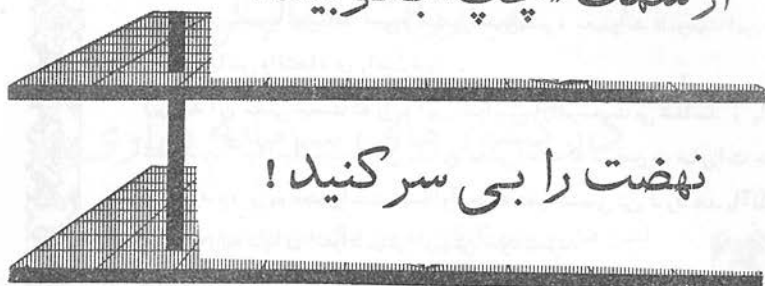
این بدان معنی نیست که رژیم این خواسته ها را برسمیت می شناسد ، یا بکرسی نشاندن آنها آسانست . این بدان معنی است که در صورت مبارزات جمعی و پیگیر مردم ، رژیم مجبور است اینجا و آنجا به عقب نشینی تن در دهد یا آنکه مقاومت را به بهای انفرادی بیش از پیش خود بخرد .

مبارزه علیه گرانی روز افزون ، در راه دستمزدها بیشتر ، برای بهداشت و آموزش ارزان ، برای لغو قساطر فروش زمین ، برای نیل به آزادیهای دمکراتیک - مصلح در قانون اساسی ، علیه رخنه فرهنگ امپریالیستی ، علیه رخنه روز - افزون و غارتگریهای سرمایه های انحصاری امپریالیستی و سرمایه داری داخلی و امثال آن نمونه هایی چند از مبارزات روز مره مطالباتی سیاسی و اقتصادی است . خود زندگی صد ها شعرا مشخص گاه محدود تر را نیز مطرح می کند که حزب طبقه کارگر ، اگر بخواند واقعا مبارزه کند ، نمیتواند و حق ندارد بداند یا بی اعتنا باشد .

بهمین جهت حزب ما ، برخلاف چپ روها ، به این مبارزات که میتوانند موجب تجمع و تشکل خلق و بالا رفتن آگاهی و قدرت پیکارجویی او و انفراد رژیم شوند و لذا در تکامل انقلاب جامعه تاسیر مثبت دارند ، اهمیت فراوان میدهد ، بدون آنکه آنها را "هدف بذاته" اعلام بدارد و تصور کند که فقط این مبارزات قادر است تضادهای جامعه ما را حل کند و جانسپین انقلاب اجتماعی شود .



از سمت «چپ» بگوئید!



نهضت را بی سر کنید!

این دو شعار دوزخی، شعارهای سازمانهای جاسوسی امپریالیستی در مبارزه با جنبش انقلابی عصر ماست. آنها چنین استدلال میکنند: اگر جنبشی بجای دنبال کردن یک سیاست علمی و واقع بینانه انقلابی، بدنبال شعارهای سطحی، احساساتی، دروازا قعیت برود، پیوندش از خلق بریده میشود و هر نیروئی که از خلق جدا شد مانند پهلوان اساطیری "آنته ئوس" نابود کردنش آسان است.

"آنته ئوس" نیروی خود را از زمین میگرفت. نازمانی که پایش بر زمین بود شکست ناپذیر بود. وقتی "آشیل" پهلوان داستانی یونان خواست "آنته ئوس" را نابود کند، نخست او را از زمین برکنند و جدا ساخت و سپس در هوا خفه کرد.

شعارهای "چپ" دارای این خاصیت است که خرابکار را لو نمیدهد، بلکه او را ماورا انقلابی و قهرمان بی باک جلوه گرمیسازد و میتواند، ولو بخشی از توده ها را که عشقی سوزان به رهائی و کینگی بی پایان به ستمگر دارند، برای مدتی "مسحور" کند. بهمین جهت میگویند امروز امپریالیسم کالای ضد کمونیستی خود را در بسته بندی "چپ" میفروشد.

دومین شعار تخریبی سازمان جاسوسی امپریالیستی تعمیق تضاد بین رهبری احزاب انقلابی، رهبری نهضت های انقلابی و مبارزان است. مسئله تضاد بین رهبری ها و توده ها در احزاب انقلابی و جامعه های سوسیالیستی خود مبحث جداگانه ای است که ما در این مقال کوتاه نمیخواهیم وارد آن بحث شویم. بعقل عینی چنین تضاد هائی مابین رهبریهما و توده ها که افق دید و میزان اطلاع و عرصه عمل و نوع

وظایف و حدود امکاناتشان متفاوت است پدید میشوند در شرایط بغرنج جهان امروز در کفر و فریب و نشیب عمل رهبری گاه همیشه با سرعت لازم انجام نمی‌گیرد. بعلاوه خطا و نقص نیز می‌تواند پدید آید. روشن است که در نبردهای دشوار و غنی از انواع تطورات، هیچ رهبری نیست که بتواند از ضعف و خطامصون بماند و از هزاره مبارزان راضی سازد. برای آنکه در مکتب نهضت رهبرانی کاملاً در اوج وظایف خود پرورش یابند گذشت زمان و تراکم تجارب لازم است. لذا امتیاز از خطاها و ضعف‌های واقعی نیز که وقوع آنها گاه ناگزیر است استفاده نمود و آنها را بنحویه غلو آمیزی بزرگ کرد و خطاها و ضعف‌های دروغینی نیز بر آن افزود و احساس سوء ظن و بی‌باوری را پراکند و مبارزان رامی‌سازد، سراسیمه، متحیر و مردّد ساخت. روشن است که بدون جمع‌آوری از رهبران که در فرافز و نشیب نهضت آید دیده شده باشند، حرکت مشکل‌آگاهانه و منطقی در طریق مبارزه محال است.

اگر خرابکاران بتوانند شعارهای غیر واقعی از "چپ" رادرمیان مبارزان رخنه دهند، از تضاد-های عینی در رهبری و مابین توده‌ها و رهبران استفاده کنند و بی‌باوری و سوءظن نسبت به رهبران نهضت را پخش کنند، مطمئناً آن نهضت را بطرف نابودی می‌برند. این درست آن کاری است که دشمنان حزب توده ایران و جنبش‌های بخش‌ملی ما بدان سرگرمند. انتشار شعارهای غلط، احساساتی و غیر واقعی، مغلطه در واقعیات بمنظور ایجاد سوءظن نسبت به حزب کمونیست اتحاد شوروی، کشورهای سوسیالیستی و دیگر احزاب کمونیستی، نسبت به رهبری حزب توده ایران، این درست آن فعالیت "کلاسیک" خرابکارانه است که عده‌ای در زیر نقاب انقلابی سخت‌پدان سرگرمند.

ممکن است در میان این افراد گمراهانی باشند که خود طعمه اندیشه‌ها و روش‌های خطا قرار گرفته‌اند. ممکن است تعداد آنها زیاد باشد. ولی تردیدی نیست که سررشته در دست کسانی است که میدانند چه میخواهند. این ضد کمونیست‌های "ماورا" انقلابی "که کشورهای سوسیالیستی و احزاب کمونیستی را فقط بعلت اصالت و پیگیری انقلابی آنها می‌کوبند، توانسته‌اند از غفلت‌ها و بی‌تجربگی‌ها استفاده کنند و تا حد ویدی کار خود را در جمعی از دانشجویان مبارزان پیش ببرند.

آیات جبار گرد آمد، حوادث بزرگ جهان و ایران، ناکامی‌ها و نارسائی‌ها، بیه‌فرب خوردگان هشیار باش نمیدهد؟ آیا وقت آن نرسیده است که نقاب چرکین این ضد انقلابیون "ماورا" انقلابی — دریده شود و دانشجویان مبارزان از جاده‌ای بروند که جاده واقعی مبارزه است؟ تجربیات جهان و ایران و نهضت دانشجویی برای نتیجه‌گیری‌های درست بحد کافی وجود دارد. وقت آنست که این نتیجه‌گیری درست بعمل آید.

كودك و «پيرا»

قطعه زيرين رادوست ناشناسي بنام "نوژان" به حزب توده ايران
بمناسبت سي سالگي آن تقدیم داشته است. "پيرا" که باغ ميهن را از غلغلهای
هرزه و شاخهای زائد می پیراید ، مظهر این حزب است و چون عمری در طریقت
انقلابی گذرانده است ، گاه شاعر آنرا "پیر" نیز می خواند . "پیر" یا "پيرا"
در دل صحرا یا "كودك" ، این مظهر نسل پوینده و جوینده نو ، برخورد میکند
دستهای نیرومند و مهربان "پيرا" بر شانه كودك قرار می گیرد و از اومی پرسد : ای
کسی که با همه تن چشمی ، در این دشت چه میجویی ؟ كودك میگوید : دیده -
بان دشتم . زمانی با مادریین باغ از پیرانیدن گلها سخن میگفتی . سپس
پنداشتیم در بیست در خواب شده ای و آرزو مند بودیم که روزی از قله برج افکار و
اعمال تو تیری بر غراب سیاه ارتجاع پریدن گیرد . بتو دشمنان دادند ، ولی تو
پیگیر رفتی و همه دیدند که تو مانند کاه ، "مانای" دیگر ، مانای فرمانبر تاریخی
واژه "مانا" را شاعر گویا از "ماندن" گرفته ، یعنی آنچه میماند ، آنچه که جاوید و
پایدار است . قطعه بانوعی اتحاد معنوی بین "كودك" و "پيرا" خاتمه می پذیرد .
ارزش هنری قطعه "كودك و پيرا" هر چه باشد ، بهر جهت روایتگر
شاعرانه احساس و تفکر نسلی است که سرانجام حزب توده ایران را در میان
تاریکی گمشده ها و غبار غلیظ تهمتها بازمی یابد . هنگامیکه تصور میکند که او
مرده است ، هنگامیکه تصور میکند که او پرچم رافرو افکنده است ، او را پوینده
ای سرسخت در راه مردم می بیند و پیمان نسل دریا با این یادگار نسل گذشته
تجدید میکند . از این جهت قطعه بصورت بند عاطفی جالب درمی آید که
نمیتواند در احساس خواننده باریک بین تاءثیر نگذارد . وراثت انقلابی که قطعه
آنرا آرزو میکند و ادامه کاری نسلهای رزمنده يك ضرورت بدون تردید است . ما
امید داریم که "نوژان" باشعرخود در میان یاران خویش معرف حزبی باشد که
بحق بدان اعتماد دارد .

بینکار

در دل صحرا
آفتاب تپیل و سنگین ،
داشت کم کم
رنگهای زرد و سرخش را ،
بروی جامه پولادی سرد زمین میریخت .
گردباد وحش آن ابرسیاه خاك "گویا گفته بود او را"

که نگوید ، که نجوید ، که نبیند ، هرچه او می دید .

لحظه ای بگذشت
پنجه یی برشانه اش بنشست
دید

پیری

همچو " پیرا " مهربان - افسانه گوی باغ یا آن دشت
یا که پیراید برایش دشت را چون باغ
ایستاده روی درویش مثال کوه و میگوید به او :

" طفل من ای ساکت ، ای رنجور فرزندم !
در این خاکستری سرد سکوت دشت ،
که نتواند همه آسان از آن بگذشت ،
و در راهش هزاران مرد زمی‌ند و جنگیدند و بی تردید جان دادند ،
چه می‌جویی تو فرزندم ؟
کیستی ای " با همه تن چشم " ؟ "

کودک ، اما چشم در چشمش ، جوابش هیچ ،
فکرش ، در وتر پیموده ره تا قلعه افلاک ،
یا قلب زمین ،
یا خاک .

" پیر " ما " پیرا " چنان پیگیر پرسیدش
که کودک گفت : " دید بانم من ، نگهبانم . "
" دید بان چیستی ؟ " پرسید " پیرا " .

باز میدیدش جوابش هیچ .
بانگاهش ، با سکوت سرد غمناکش
سکوت دشت را تکرار و بر " پیرا " نگه میکرد
و " پیرا " ، بادل‌ی چون غنچه یی پریخته از غم ، غمش اما ،
نه از کودک ، غمش یاد آورد آن روزگاران
و آن غباراندوه‌گین ، آن سهمگین زنجیرستان ،
داستان کاوه آن مانای جاویدان . . .

" دید بان چیستی
در دشت ؟

آن عقاب یاک ؟
یا که غراب آن سیاه لا شخور تالاب

که نگفت او هیچ جز شبگیر
و نبودش هیچ جز گنداب
جز غرنگ غم باغریو درد

و هنوزش هیچ
جز ندایش چشم
چنگهایش خون
پست تر، خونخوارتر از اژدهای دون.

" - باش فرزندم

پاك

تا بدامانت سجود آرم پیام ابر،
تا شوی آزاد ."

دیدبان دشت، کودک غمگین،
سر بزیر آهسته و سنگین،
گفت:

" ای "پیرا" تو روزی باغبان بودی

و با ما بسر سخن گفتی

از آن باغ و از این صحرا

ز پیرا شنیدن گلها،

و من

هر چه تو گفتی خوبتر از باغ

گمتریافتم

تا آنکه پیوندم گسستم از تو و از باغبان خویش

من فکر میکردم

آن دیدبان دشت

آن باغبان باغ

آن پاسدار برج

دیربست در خواب است

ما فکر میکردیم

آیا شود روزی

دستان ما با هم

زنجیرها را پاره گردانند؟

آیا شود روزی؟

از باغ یا از دشت

از قلعه آن برج

تیری بر آن غراب پرنده ن؟

دشنامها بر تو

دشنام هابریاغ ، دشنام هابردشت
گفتیم و اکنون نیز میگویند .
دشنام هاداندو تو ، پیگیرتر رفتی .

و خواهی رفت

وز دریاها سخن گویی

بی که یکدم فارغ از امواج هاباشی

و خواهی بود .

دشمنان دیدند

" پیرا " را شکستش داد نتوانند

دوستان دیدند و رزمیدند

زانکه او مانای فرمان بود .

آسمان صاف صحرا چشم بسته برسکوت دشت

دشت گوشش برصدای " پیر " ،

باغبان مهربان اندیشه در گفتار آن فرزند

تا چه گوید کودک دلبنده .

آسمان می دید

کودک پرشور

سرنهاده دامن آن رهبر سی ساله رامفرور

همچو طفلی تنگه داده بازوان مام ،

یا که مهری مهرگان راد و ستدار و یار

آمده تا برفراز برج رزم و نور

دیدن " پیرا "

گون برفرمان " پیرا " ، آن عقاب رز

تجربت آموخته ، از سر گرفته راه راد ره پیش

نفرت از هراسازی بازاغ



لحظه ای بگذشت ، لحظه تاریخ

توده ابری دیده آن آسمان صاف را بریست

کودک و " پیرا " تنگ برابر

هر دو بیکدل تا که کی ریزد

قطره های پاک باران برسکوت دشت

از نگاه " پیر " پیدا بود

که به آبر سرخگون میگفت :

" ای رفیق ، ای دوست ، لحظه تاریخ نزدیک است ،

کریه کن از شوق ای روشنترین امید

ای نخستین ، آخرین ، زیباترین جاوید ! "

سیاست ضد شوروی

خدمت به امپریالیسم است

یکی از اجزای اصلی مشی انحرافی مسلط بر کنگره راسیون سیاست ضد شوروی است. صرفنظر از تبلیغات ضد شوروی در ارگانها و جلسات کنگره راسیون، کنگره‌های کنگره راسیون نیز "وظیفه" خود میدانند هر بار طی قطعنامه ای سیاست اتحاد شوروی را در ایران "محکوم" کنند. کنگره سیزدهم نیز این سنت ناشایسته را ادامه داد و طی قطعنامه ای گفت:

"در سالهای گذشته گامهای جدیدی در جهت بسط نفوذ اقتصادی شوروی در ایران برداشته شد. این کشور با انعقاد قرارداد های اقتصادی با دولت ایران دست به ایجاد امکانات وسیع برای سرمایه گذاری در رشته های مختلف و تاراج منابع زیرزمینی و از جمله منابع نفتی بویژه منابع گاز (که در چند سال اخیر بالغ بر چند میلیون سود نصیب شوروی نمود) زده و ایران را به بازار پرسودی برای خود تبدیل کرده است. همین سودهای سرشار است که دولت شوروی را در حفظ رژیم شاه و حمایت از آن هر روز بیشتر علاقمند و ذینفع میسازد. از آنجاکه سیاست دولت شوروی تقویت رژیم ضد خلقی کودتا است سیزدهم همین کنگره کنگره راسیون شد و آنرا محکوم و اعلام میدارد که از کلیه امکانات خود برای افشای آن استفاده خواهد کرد." (۱)

ظاهراً این "محکوم کردن از موضع "چپ" و "انقلابی" صورت میگیرد. ولی ما متن قطعنامه را عیناً راینجا نقل کردیم تا بایک بررسی کوتاه نشان دهیم که چگونه در زیر این پوشش "چپ" و "انقلابی" یک ماهیت ارتجاعی و ضد انقلابی نهفته است که جبراً چیزی جز خدمت به امپریالیسم نیست.

نخستین "اشتباه" اساسی در این "رزیابی" از سیاست اتحاد شوروی آنست که اتحاد شوروی سوسیالیستی با کشورهای امپریالیستی در یک ردیف گذاشته شده، و بهمین جهت از "سرمایه گذاری" و "تاراج منابع زیرزمینی" و "بازار پرسود" سخن رفته است. در حالیکه اگر کسی از حداقل آگاهی و حسن نیت برخوردار باشد، میدانند که مناسبات کشورهای سوسیالیستی با کشورهای سرمایه داری برپایه تساوی حقوق کامل و منافع عادلانه متقابل قرار دارد، و بویژه در مورد کشورهای رشد یابنده (جهت تقویت آنها در مقابل امپریالیسم) با مناسب ترین شرایط تساوی

است. در نتیجه این روابط با مناسبات کشورهای امپریالیستی با کشورهای رشد یابنده تفاوت ماهوی دارد.

مناسبات اتحاد شوروی و ایران نیز از این اصل وقاعده مستثنی نیست و نمیتواند باشد. این مناسبات در چارچوب همکاری اقتصادی و فنی بین دو کشور است که در درجه اول بسود ایران تمام میشود، چون تقویت کننده پایه های مادی استقلال اقتصادی و در نتیجه عامل کمک کننده برای تضعیف پایگاه های امپریالیسم در ایران و افزایش قدرت مقاومت ایران در برابر امپریالیسم است.

از آنجا که قطعنامه کنگره سیزدهم بویژه مسئله گاز نفت را برجسته کرده که در ارتباط مستقیم با ساختن کارخانه ذوب آهن قرار دارد (معلوم نیست چرا کارخانه ذوب آهن " فراموش" شده، شاید به این دلیل که دیگر نمیتوان آشکارا ساختن کارخانه ذوب آهن را " محکوم" کرد!) ماهم فعلا بهمین نمونه برای نشان دادن ماهیت مناسبات ایران و شوروی اکتفا میکنیم.

بیش از ۶۰ سال مردم ایران با مبارزات خود هیبت حاکمه راتحت فشار گذاشتند تا برای ساختن یک کارخانه ذوب آهن اقدام کنند. در این میان چه پولها که بهانه " مطالعه" به جیب کارشناسان شرکت های امپریالیستی امریکائی و انگلیسی و آلمانی و فرانسوی و دلان ایرانی آنها نرفت. ولی امپریالیستها با وجود وعده هایی که دادند سرانجام حاضر نشدند به دولت ایران، حتی با شرایطی که معمولاً استقلال شکن است، برای ساختن کارخانه ذوب آهن " کمک" کنند، بطوریکه ساختن کارخانه ذوب آهن بصورت یک " آرزوی ملی" درآمد. ولی اتحاد شوروی بانخستین تمایل دولت ایران، آمادگی خود را برای ساختن کارخانه ذوب آهن در برابر گاز نفتی که دهها سال است دود هوا میشود، اعلام داشت و این آرزوی ملی مردم ایران را طی چند سال برآورده ساخت. با ایجاد کارخانه ذوب آهن و صنایع فلز سازی ضربه جدی به بازار مصنوعات فلزی امپریالیست ها در ایران وارد می آید و وابستگی ایران به امپریالیسم در این زمینه سست میشود. یعنی اتحاد شوروی با کمک به ساختن کارخانه ذوب آهن در ایران مستقیماً به استقلال اقتصادی

و سیاسی ایران کمک کرده است.

واما در مقابل این کمک، اتحاد شوروی فقط از ایران گاز نفت میگیرد. بدین مناسبت دولت شوروی اعتباری بمبلغ ۲۸۶ میلیون دلار به ایران اختصاص داده است. بهره این اعتبار ۲۰ درصد است. باز پرداخت قسمت استفاده شده اعتبار طی ۱۲ سال به اقساط مساوی، و اعم از اصل یا فرع آن، به ریال انجام میشود. و این ریال هم با تحویل گاز به اتحاد شوروی محاسبه میگردد. یک محاسبه مقدمه نشان میدهد که طی ۱۵ سال اجرای قرارداد مزبور، ایران از بابت فروش گاز به اتحاد شوروی مبلغی قریب ۷۰ میلیارد ریال (بالغ بر ۹۰۰ میلیون دلار) دریافت خواهد داشت. با این مبلغ نه فقط کلیه مخارج ساختمان کارخانجات ذوب آهن و ماشین، سازی و همچنین کشیدن لوله گاز، که جمعا ۶۰۰ میلیون دلار پیش بینی شده است، پرداخت میشود، بلکه بیش از ۳۰۰ میلیون دلار اضافی نیز در اختیار دولت ایران باقی میماند، که میتواند آنرا بمصرف ساختمان پروژه های

صنعتی دیگر برساند . (۲)

حال سؤال میکنیم . اگر اتحاد شوروی با این مناسب ترین شرایط ، که نظیری ندارد ، برای ایران کارخانه ذوب آهن نمیساخت ، چه رخ میداد ؟ یا ایران بدون کارخانه ذوب آهن میماند ، یعنی همچنان میباید محصولات فلزی خود را از کشورهای امپریالیستی وارد کند و یا امپریالیستها با شرایط استقلال شکن به ایران برای ساختن کارخانه ذوب آهن " کمک " میکردند . و در هر حال وابستگی به امپریالیسم در این زمینه همچنان باقی میماند .

بدینسان " محکوم " کردن اتحاد شوروی به این " جرم " که به تحقیق طرحهای اقتصادی ضامن استقلال و پیشرفت اقتصادی ایران کمک میکند ، معنی اثر جز اینست که نباید اینکار را انجام دهد ؟ و اگر اتحاد شوروی اینکار را نکند معنی اثر جز اینست که صحنه برای امپریالیسم آزاد باشد ؟ و آنوقت اگر این خدمت به امپریالیسم نیست پس چیست ؟ با آن مناسبت ترین شرایط آیا از " بسط نفوذ اقتصادی شوروی " و " تاراج منابع زیرزمینی " و " تبدیل ایران به بازار پر سود " میتوان صحبت کرد ؟ این اتهامات بسود کیست ؟ و اصولا این زبان کیست ؟ جز زبان امپریالیستها ، که سیاست اتحاد شوروی را مغل غارتگری و سیاست استعمارگرانه خود را ایران می بینند ؟

مدتی است که امپریالیسم قدرت مقابله رود رو با سوسیالیسم را از دست داده و بهمین جهت تلاش میکند که سلاح مبارزه سیاسی وایدئولوژیک خود را با اردوگاه سوسیالیستی ، و در مرکز آن اتحاد شوروی ، با رنگ " چپ " صیقل دهد . آنهایی هم که در کفد راسیون میکوشند سیاست ضد شوروی خود - که چه بخواهند چه نخواهند در خدمت امپریالیسم است - لباس " چپ " بپوشانند در همین راه گام برمیدارند . ولی پایان این تلاش جز ورشکستگی چیزی نیست ، برای آنکه ما نیز همراه همه دانشجویان آگاه و مترقی با تمام نیرو و با استفاده از تمام امکانات خود برای افشاء ماهیت ارتجاعی و ضد انقلابی سیاست ضد شوروی ، که آشکارا بسود امپریالیسم و بزبان استقلال سیاسی و اقتصادی میهن ماست ، مبارزه خواهیم کرد .

م . روشندل

سمینار علمی چیست؟

از چند سال پیش رسم برگزار کردن سمینارهای علمی در کشور ما و نیز در خارج از کشور متداول شده است. حزب توده ایران در سالهای اخیر چند سمینار علمی دائر کرده است که از آن جمله است سمینار - هائی بمناسبت پنجاهمین سال انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر و صدمین سال میلاد و لاد میسر ایلیچ لنین.

واقعیات نشان میدهد که در برخی محافل، از جمله در کنگره راسیون، مفهوم سمینار علمی بد رستی درک نشده و مقرراتی اعمال میگردد که سمینار را هم از جنبه سمینار بودن هم از جنبه علمی آن خارج میکند.

بهمین سبب "پیکار" سودمند میدانند مقوله "سمینار علمی" را توضیح دهد. داشتن درک دقیق و درست از مقولات و مفاهیم شرط اول نیل به شیوه درست تفکر و تبادل نظر است. "پیکار" در آینده به بررسی مشخص وضع سمینارها در کنگره راسیون خواهد پرداخت.

واژه "سمینار" که این اواخر در فارسی مرسوم شده از واژه "Seminarium" لاتین آمده که معنای واقعی آن "نشاگاه" و معنای مجازی آن "دبستان" است. این واژه در تاریخ تمدن بشری معانی مختلف داشته و از آن جمله بمعنای مدارس روحانی و یاد انشراهای تربیت معلم بوده است. روشن است که در این جا این معانی مورد نظر ما نیست.

در قرن اخیر در سیستم پژوهشگاههای علوم طبیعی و انسانی و تعالیم و تربیت مدارس عالی و نیز جمعیتها و سازمانهای سیاسی اسلوب تشکیل سمینارهای بحثی و علمی تداوم یافته است. در اینجا سمینار بمعنای اخیر کلمه مورد توجه ما است. سمینار بمعنای اخیر کلمه عبارتست از یکی از اشکال بررسی سیستماتیک تعلیمی و تئوریک، که بکمک آن شرکت کنندگان در سمینار، این یا آن بخش دانش معین، این یا آن موضوع مشخص را مورد بررسی تفصیلی و دقیق قرار میدهند.

اسلوب برگزاری سمینارها عبارتست از طرح يك سخنرانی یا سخنرانیهای متعدد در اطراف موضوع انتخاب شده که بررسی و نیل به معرفت تفصیلی در باره آن مورد نظر است و سپس اجراء بحث در اطراف سخنرانی یا سخنرانیها. در برخی سمینارها برای سخنران اصلی افرادی نیز بعنوان "سخنیار" معین میشوند که میتوانند در اطراف موضوع سخنرانی مطالب تکمیلی و اضافی را بیان دارند.

حلقه مهم کار سمینار علمی بحث است. چون سمینار يك جلسه سخنرانی نیست، بلکه جلسه بررسی و آموزش جمعی است. لذا سمینارها تحت نظر اداره کننده یا اداره کنندگانی که قادرند بحث را در مسیر لازم سیر دهند برگزار میشود. سخنران یا سخنرانها حق دارند در "پایان سخن" خود به مسائل مطروحه در بحث پاسخ گویند. اداره کننده یا اداره کنندگان سمینار میتوانند بر اساس بحثها از سمینار نتیجه گیری کنند.

معمولاً سخنرانیهای اصلی و فرعی سمینار و احیاناً نتیجه گیریها و برخی سخنرانیهای جانبی داخل بحث، میتواند بصورت مجموعه ای نشر یابد.

برای آنکه شرکت کنندگان در سمینار برای اظهار نظر در مسائل مورد بحث آمادگی فکری داشته باشند ، سخنرانان " تزه‌های " سخنرانی خود را از مدتی پیش نشر میدهند .
مرامات علمی و روش‌عینی‌گرایی ، و نظم و ترتیب‌آکید در امر ، دمکراتیسم در بحث از شرایط حتمی سمینار علمی است . برای آنکه سمینار در بحث‌های بی‌سرا انجام غرق نشود تذکره دقیق آن ، انتخاب تم‌های محدودتر ، در نظر گرفتن سخنرانان و سخن‌یاران وارد و قوی ، اداره ماهرانه سمینار علمی ضرور است . برای آنکه سمینار به جلسه عبث‌گوئی و " نشستن و گفتن و برخاستن " بدل نشود ، باید نتایج آنرا جمع‌بندی کرد و آنرا در عمل علمی یا اجتماعی منعکس ساخت .
تردیدی نیست که بر حسب شرایط و امکانات درجه تحقق این قواعد تنوع فراوان می‌یابد ، ولی این تنوع که بخودی خود مفهوم است نباید روح اساسی این قواعد را نقض کند و الا چنین روشی قابل توجه و مفهوم نیست .

سمینارهای علمی برای بررسی عمیق‌تر مسائل اجتماعی جهان و ایران ، اگر موافق اسلوب صحیح انجام گیرد ، اقدام مفیدی است و الا در صورت اعمال غرض‌یانا شیگری در تنظیم و اداره و نازل بودن سطح بررسی میتواند موجب آشفته فکری و گمراهی شود و زیان بخش از کار درآید .

پ

نقش احساسات

آقای ك . باپسركوچكش به دهكده ای رفته بود . روزی ، قبل
ظهر ، در گوشه ای از باغ ، پسرش را گریان دید . علت افسردگیش
را جویا شد و دنبال کار خود رفت . اما هنگام بازگشت چون دید
پسرش هنوز گریان است ، او را به پیش خواند و گفت :

" فایده‌گریه کردن در این باد چیست ، وقتی
هیچکس اصلا صدای ترا نمیشود ؟ "

نکه
كودك بفكر فرورفت ، معنی این منطق را دریافت و بدون
بازهم احساسات بخرج دهد ، بسراغ تپه خاکیش رفت .

برتولست برشت

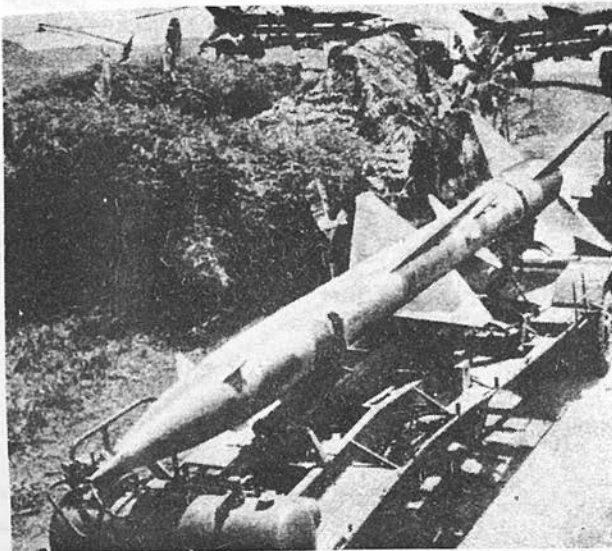
پیروزبان

پیگار عادلانه خلق قهرمان ویتنام!

امپریالیسم آمریکا با تشدید بمباران وحشیانه و محاصره و مین گذاری آبهای ساحلی جمهوری د مکر تیک ویتنام جنگ تجاوزکارانه خود را بر ضد خلقی که در راه استقلال و آزادی خود پیگار میکند توسعه داده است .

ولی امپریالیسم آمریکا دست نشاندهان وی در ویتنام جنوبی از مجازات در امان نیستند . از زمانیکه امپریالیستهای آمریکا بی خاک جمهوری د مکر تیک ویتنام را بمباران میکنند تاکنون بیش از ۳۰۰ هواپیما از دست داده اند و ارتش دست نشانده ویتنام جنوبی زیر ضربات ارتش نجات بخش ویتنام جنوبی از هم می پاشد . سیاست " ویتنامی کردن " جنگ ویتنام یعنی د کترین نیکسن رئیس جمهور آمریکا ، که هدفش ادامه جنگ تجاوزکارانه امپریالیستی بدست نشاندهان ویتنامی بود ، با شکست مفتضحانه و قطعی روبرو شده است . اینک همه جهانیان میدانند که شکست نهائی امپریالیسم آمریکا فقط مسئله زمان است و پیروزی خلق قهرمان ویتنام ، با پشتیبانی و کمک همه بشریت مترقی و قبل از همه کشورهای سوسیالیستی و در پیشاپیش آنها اتحاد شوروی ، قطعی است .

در این لحظات حساس و تأیید کننده جنبش دانشجویان ایرانی و در پیشاپیش آن دانشجویان آگاه و مترقی است که بسهم خود جنبش دفاع از خلق قهرمان ویتنام را بیش از پیش توسعه دهند .



با این راکتهای ساخت اتحاد شوروی است که هواپیماهای آمریکائی سرنگون میشوند .

از : تان های

گل‌های سرخ



د بیروز تراکشتند
آنجا ! در آستان دهکده .
ترا بروی زمین انداختند
و پیش از آنکه خود درو شوند
با چشمانی پراز کینه
مردم راتهدید کردند :
این یک کمونیست است
و اورانباید به خاک سپرد .

اورانباید به خاک سپرد ؟
هنوز آنها ناپدید نشده بودند
ماترادر تابوتی سرخ
به گورستان رساندیم .
همه مردم ده بدنبالت بودند
جوان و پیر
زنان و مردان
و عزاداران تو در هر قدم
زیادتر و زیادتر میشدند

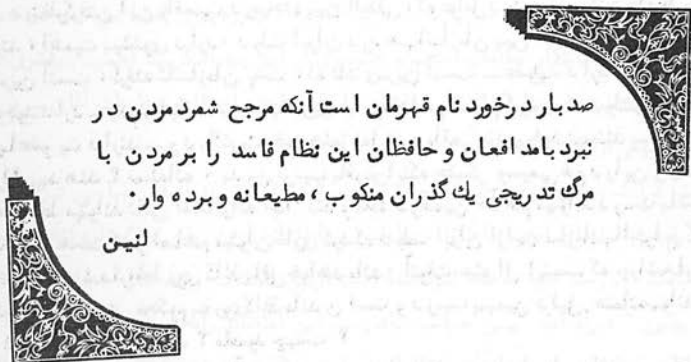
زیادتر و زیادتر میشدند
و صفهای آنها فشرده تر .
آرامگاه تو در بالای تپه است
این گلهارا دختری برای تو چیده است

این تاج را پیرزنی بافته است
و این پایه های گل سرخ را
من بر روی گور تو میکارم.

گورتو بر تپه ای آن بالاست
در زیرفرشی از گلهای سرخ
عطرافشان و شاداب.
آنبهائیکه از پهلوی آن میگذرند
پروای تماشای آنرا ندارند.
گورتو ، ای کشته شده !
گلهای سرخ ، گلهای سرخ آراسته اند
تو گوئی خون تو است که در آنها شکوفان میشود.
در تاریخ میهن ما
آخرین نبرد از آن ما است.

صد بار در خورد نام قهرمان است آنکه مرجح شمرد مردن در
نبرد بامدافعان و حافظان این نظام فاسد را بر مردن با
مرگ تدریجی يك گذران منکوب ، مطیعانه و برده وار .

لنین



شعار غیر واقع بینانه غلط است

رهبری کفد راسیون شعار داده است: « برای اخراج رژیم شاه از سازمانهای بین المللی حقوقی و اجتماعی مبارزه کنیم »، و با همین یک شعار نشان داد که تا چه حد از واقعیت مبارزه بدور است. نخست باید دانست که شعار کفد راسیون یک شعار تاکتیکی است، زیرا صحبت بر سر تغییر رژیم موجود نیست، بلکه همین رژیم موجود را میخواهند از سازمانهای بین المللی اخراج کنند.

هر شعار تاکتیکی، اعم از صنفی و سیاسی، باید افشاگر و روشنگر و بسیجنده باشد تا بتواند در طول مدت دشمن را منفرد کند، توده ها را بحرکت درآورد و مبارزه برای تحقق آن بکشد، تا سرانجام خواست منعکس شده در شعار، در صورت نیرومندی جنبش، بتواند بصورت عقب نشینی رژیم درآید. در نظر گرفتن واقعیت در مورد شعارهای تاکتیکی اهمیت ویژه علی دارد، زیرا اصل بر آنست که جنبش شعارهایی در شرایط موجود تحقق پذیر باشد، یعنی رژیم امکان علی کردن آنرا داشته باشد. رعایت این اصل رژیم را در برابر دشمن قرار میدهد، یعنی یا شعار تاکتیکی جنبش را علی خواهد ساخت، که در آن صورت عقب نشینی کرده و راه را برای مبارزات بعدی جنبش هموارتر کرده است. و یا علی نخواهد ساخت، که در آن صورت خود را افشا خواهد کرد، به منفرد شدن خود کمک خواهد نمود و بدین ترتیب هم جنبش برای مبارزات بعدی نیرو خواهد گرفت.

در نظر گرفتن این واقعیت در صحنه بین المللی، که عامل دیگری خارج از حیطه قدرت جنبش عمل میکند، اهمیت بیشتری دارد. دولت ایران در دهها سازمان بین المللی - از سازمان ملل متحد، که عالیترین آنست، گرفته تا سازمان پست، که عادیترین آنست - عضویت دارد. آیا واقعاً چنین امکانی وجود دارد - بفرض اینکه حتی وسیعترین مبارزه ها هم انجام گیرد - که دولت‌های که در این سازمانها عضویت دارند - و در اکثریت خود هنوز نمایندنده واقعی مردم خود نیستند - به اخراج دولت ایران را می‌دهند؟ مسلمانان - بدین ترتیب با فرض اینکه جنبش وسیعی هم در این زمینه بوجود آید، این شعار فقط میتواند نقش افشاگرانه ایفا کند و فقط در همین حد هم میتواند درست باشد. ولی اگر چنین تصویری هست که واقعه هم میتوان کاری کرد که دولت ایران از این سازمانها اخراج گردد، آنوقت باید گفت که این شعار فقط روی کاغذ باقی خواهد ماند. آنوقت سؤال اینست که چرا شعاری که واقع بینانه نیست و از پیش محکوم به روی کاغذ ماندن است و درست بهمین دلیل حتماً نمیتواند توده ها را بحرکت درآورد، داده میشود؟ مقصود چیست؟

یکی از مشخصات چپ روی آنست که چپ روها تا ایلات خود را بجای واقعیت میگذرانند. و سیاستی که مبتنی بر پایه غیرواقع بینانه است نه فقط از پیش محکوم به شکست است، بلکه موجب گمراهی توده ها، بهبدر دادن نیروها و سرانجام دل سرد و نومید کردن توده ها است. سیاستی که مبارزه توده ها را به کوره راه بکشد در آخرین تحلیل بنفع دشمن است. و همین است که خطرناک و زیان بخش است. و بهمین جهت هم هست که باید با آن مبارزه کرد، چون افشا ماهیت نادرست و زیان بخش چنین سیاست‌هایی جنبش توده ها را براه درست مبارزه هدایت میکند، که نتیجه آن ضربت زدن بدشمن است.

کنفدراسیون و جنبش دفاعی

انقاد مابه نحوه فعالیت و مواضع نادرست کنفدراسیون در مسائل دفاعی انگیزه ای شده است که دانشجویان آگاه و مترقی نظریات خود را در این زمینه نیز به اطلاع "پیکار" برسانند. نوشته زیر یکی از آنهاست.

پیکار



رژیم مرحله جدیدی از بیدادگری را آغاز نهاده است. گروه گروه در پس درهای بسته دانشگاههای غیرقانونی نظامی به مرگ، زندان ابد و حبسهای طولانی محکوم میشوند. بسی پروا مردم را بدست جلااد میسپارند. در اینجاست که مبارزه برای افشای سیاست ضد دمکراتیک رژیم و ماهیت جنایتکار سازمان امنیت و جلوگیری از این بیدادگریها اهمیت بیشتری کسب میکند و همه میهن پرستان و آزادخواهان را - صرفنظر از عقاید و نظریات آنان - در برابر وظائف مهمی قرار میدهد.

جنبش دانشجویان ایرانی در خارج از کشور برای دفاع از زندانیان سیاسی در ایران واقفان ترور پلیسی سازمان امنیت امکانات فراوانی در اختیار دارد. ولی متأسفانه کنفدراسیون با سیاست نادرست خود نه فقط نتوانسته است از این امکانات بحد اکثر استفاده کند، بلکه با "پیگیری" در ادامه این سیاست نادرست این امکانات را محدود و هم کرده است. اشکال مبارزاتی در امر دفاع از زندانیان سیاسی در گذشته پخش اعلامیه و نشریه، تظاهرات، مارش و اعصاب غذا بود. این اقدامات با کشف و افشای تضحیقات رژیم آغاز میشد، یعنی همزمان با این تضحیقات بود و در واقع جوابی بود به آن.

از سه سال پیش که رهبری کنفدراسیون به تدارک "کنفرانس دفاعی" پرداخت نغمه جدیدی را آغاز کرد مبنی بر اینکه "مبارزات دفاعی کنفدراسیون تا بحال رآکسیونیه علیه اقدامات رژیم بوده است" و از آنجاکه "شرایط تغییر یافته باید این مبارزات بنحو جدیدی سازمان یابد" و دیگر اینکه "مانباید منتظر اقدامی از طرف رژیم باشیم تا جوابی بدهمیم"، بلکه باید به "مبارزات دفاعی درازمدت" دست یازیده شود.

ولی در عمل چه شد ؟ در عمل برخی از اشکال مبارزاتی گذشته مانند تظاهر و مارش بتدریج از بین می‌رود و بر خسی دیگر از آنها مانند اعتصاب غذا - که ادامه می‌یابد - مورد بحث و قابل بحث است . از " مبارزات دفاعی دراز مدت " و اشکال جدید مبارزه هم خبری نشد .

رهبری کنگد راسیون که تمام سازمانهای سیاسی و اجتماعی و دانشجویی مترقی را هدف حمله خود قرار داده بناچار بیش از پیش به منفرد شدن کنگد راسیون کمک میکند و یکی از نتایج این انفراد در جنبش دفاعی دیده میشود . نمونه آلمان غربی را در نظر آوریم . رهبری کنگد راسیون اکنون سازمانهای دانشجویی مترقی آلمان غربی نظیر ف.ا.د.ا.س (VDS) ، اسپارتاکوس (Spartakus) ، ا.س.ها.ب. (SHB) را هدف حمله خود قرار داده و برای نیل به این هدف حتی با سازمانهایی حاضر به همکاری میشود که سازمان ارتجاعی کاتولیک ا.ر.س.ه.د.ا.س (RCDS) را نیز بدون خود راه میدهند . نتیجه اینکه تظاهرات و مارشی که از پشتیبانی سازمانهای مترقی و دمکراتیک دانشجویی در آلمان غربی برخوردار نیست دیگر عملاً غیر ممکن شده است ، مگر آنکه با پشتیبانی سازمانهایی نظیر سازمان ارتجاعی ا.ر.س.ه.د.ا.س تظاهرات انجام گیرد . ولی آیا این درست و ممکن است ؟

بدین ترتیب سیاست نادرست کنگد راسیون جنبش دانشجویی ما را بیش از پیش از پشتیبانی نیروهای مترقی و دمکراتیک محروم میسازد ، که یکی از نتایج مستقیم و زیان بخش آن محدود شدن استفاده از امکانات موجود برای تقویت و گسترش جنبش دفاعی است . کنگد راسیون با صرف نظر کردن عملی از اشکال درست مبارزات گذشته ، با قاصر نبودن به ارائه اشکال جدید مبارزاتی و با سیاست منفرد کردن خود در جنبش دفاعی ، فقدان استحقاق رهبری جنبش دانشجویی را بار دیگر اثبات کرده است . آیا زمان یک تجدید نظر کلی در جنبش دانشجویی ما نرسیده است ؟

ف . آگاه



به يك لبخند می ارزند

- جلوی دید منوکه گرفته اید .
- راسته همین سلاحهای ازکار افتاده را بگیرو
برو سایگون !



سربازان امریکائی و ویتنام جنوبی در حال فرار !

نخستین جنبش اعتصابی دانشجویی

دبیرستان نهاد رتهران و شهرستانها گسترش مییافت، نیاز به دبیر هرروز فزونی میگرفت. دانشسرای عالی تنها موسسه پرورش دبیر پاسخگوی این نیازمندی نبود. بجز چند دبیر مجرب و سرشناس، بقیه معلمان یادانشجو بودند یا کم مایه و کم سواد. سیاست فرهنگ برای رفع کمبود دبیر این بود که هتنگام نام نویسی در دانشکده های علوم و ادبیات از دانشجویان تعهد دبیری بگیرد و مقابل آنها را از پرداخت شهریه ماهانه معاف کند. بیشتر دانشجویان بدین آگاهی از آینده خود بدام معافیت می افتادند و هتنگامی چشم باز میکردند که دیگر دیروست و پای آنها در بند تعهد گیر بود. حقوق دبیر پایه يك ۱۶ تومان تعیین شده بود، ترفیعات توده دبیران بموقع داده نمیشد و یا اگر احکام آن صادر میگردد پولش را نمی پرداختند (حالا هم همینطور است). آنها که پارتی داشتند مرتب رتبه و اضافه حقوق میگرفتند و در تهران می ماندند، آنها که بند و بستی نداشتند بزور شهرتانی و ژاندارمری و گاهی هم باد ستبند به شهرهای دیروست روانه می شدند و زیر دست رؤسای اداری بیسواد و فاسد و مراقبت شهرتانی کار میکردند. بسیاری از کارمندان ادارات از راه دزدی و چپاول دررقاه و آسایش و مورد احترام بودند، درحالیکه دبیران زحمتکش در سختی و تنگدستی بسر میبردند و برای جبران کمبود درآمد راهی جز کارشبا نه بعنوان معلم سرخانه برای فرزندان لوس و ناز پرورده رؤسای ادارات و خانها و فئودالها، نداشتند.

انعکاس این واقعیت هادردانشسرای عالی عده ای از دانشجویان را برآن داشت تا راه فراری از قید تعهد جستجو و بقول آنروز لیسانس خود را آزاد کنند. در مقابل کوشش منفرد دانشجویان وزارت فرهنگ سخت ایستادگی میکرد و برای لغو تعهد از هردانشجو بعنوان هزینه تحصیلی پول گزافی که بچند هزار تومان میرسد مطالبه مینمود. بدین ترتیب زمینه عینی برای جنبش صنفی دانشجو-یان فراهم آمده بود، ولی مادام که اکثریت آنها از سرنوشت آینده خویش بی خبر بودند و متحد و هم آواز نمیشدند، از اقدامات فردی نتیجه ای بدست نمی آمد. روشنگری، سازماندهی و رهبری لازم بود تا دانشجویان برای مبارزه متحد آماده شوند و قدم بدست واحد اعتصاب پیش ببرند. عامل ذهنی لازم بود تا نبرد حساب شده و دقیقی را در آن محیط پر خفقان (مانند امروز) آغاز کند، نیروی شگرف جوانان دانشجو را بکار اندازد، و با پیروزی ولو نسبی بیایان برساند و زمینه را برای مبارزات متحد دانشجویان در سطح عالیتری فراهم سازد. این عامل ذهنی با الهام از "مرکز ناپیدا" پدید آمد و کار مبارزه سامان گرفت:

در بین گروه معروف به پنجاه و سه نفر مسئولیت مستقیم فعالیت اجتماعی در بین روشنفکران بعهد دکتر ارانی، که شخصیت علمی واجتماعی او بی نیاز از توصیف

مرکز ناپیدا

است ، بود ، تحت رهبری او مرکزی ناپیدا از چند نفر شاگرد آن مکتب او که هر يك به آموزشگاهی عالی تعلق داشتند ، بوجود آمد . بود . کار این مرکز فعالیت توده ای در آموزشگاههای عالی وحلقه های پیرای پیوند کارمخفی باعلنی بود . باللهام از این مرکز در آن شرایط دشوار ، کارروشنگری ، سازمان دادن ، به جنبش درآوردن دانشجویان ، آغاز اعتصاب و پایان دادن پیروزمندانه آن انجام گرفت .

کارروشنگری از بهار سال ۱۳۱۵ با فعالیت یکنفر از " مرکز ناپیدا " ، که خود دانش - جوی دانشسرای عالی بود ، آغاز گردید . سپس افرادی که در جریان کار از خود شایستگی نشان دادند بدو پیوستند . بحث درباره وضع دانشکده ها و شرایط سخت مادی و معنوی زندگی دبیران و عدم توجه اولیای امور بخواست های دانشجویان ، در گرفت و رفته رفته زمینه ذهنی برای مبارزه فراهم گردید . این کار بقدری با احتیاط انجام شد که هیچکس به سر آغاز آن پی نبرد .

در جریان کارروشنگری ، فکر سازمان دادن دانشجویان در واحدهای مخفی پنج نفری یک اشتباه برای فعالیت توده ای در بین چند نفری که عملاً این کار را رهبری میکردند ، بوجود آمد ولی بزودی آشکار شد که این فکر خطاست . دردومین جلسه ای که با شرکت پنج نفر و از جمله آنها نگارنده در باغ دانشسرا تشکیل شد ، آقای ک . که از خویشان دکتر صدیق اعلم رئیس دانشسرای عالی بود ، گفت : " نکنند که مالت دست یک جریان مخفی سیاسی شده باشیم ! " این حرف تا " شیرناگاری در همه کرد و من گفتم : گرچه این تصور خطاست ، ولی بهتر است که در هر جمع نشویم و بفعلیت خود پایان بخشیم . دیگران هم تا " پید کردند و مامدتی کار را بخاطر این حرف تعطیل کردیم و با آقای ک . تماس خود را تدریجاً بریدیم و بعد کار را از سر گرفتیم . این آزمایش بمانشان داد که شکل کسار توده ای را نباید با کار سازمانی مخفی اشتباه کرد .

کار روشنگری و آماده کردن ذهنی دانشجویان تا آذرماه ۱۳۱۵ ادامه یافت . دیگر وقت آن رسیده بود که دست بکارشویم . اولین اقدام مشخصی که برای سازمان دادن و تمرکز نیرو بمنظور مقابله با دستگاه اداری و فرهنگ انجام گرفت جمع آوری امضا بود . شعار جمع آوری امضا از دانشجویانی که میخواستند تعهد خود را لغو کنند ، بسرعت مورد قبول واقع گردید . ظرف چند روز هفتاد نفر ذیل رفته ای را که این خواست در آن طرح شده بود ، امضا کردند و به دفتر دانشسرای عالی دادند . این خود پیروزی بود که برای اولین بار در تاریخ دانشسرای عالی ، دانشجویان دست به اقدام جمعی میزدند .

دکتر صدیق هفته ای یکبار جلسه ای در تالار اجتماعات از همه دانشجویان ، که جلسه عمومی در حدود سیصد و پنجاه نفر بودند ، تشکیل میداد . ابتدا با تفرعن بسیار در حالی که دستها را بکمر زده بود ، پشت تریبون قرار میگرفت و قدم زنان یک سلسله مسائل عمومی را به دانشجویان ابلاغ میکرد . سپس برنامه جلسه که معمولاً سخنرانی یکی از استادان و گاهی هم از دانشجویان بود ، اجرا میشد . یک هفته پس از تسلیم نامه دستجمعی یکی از دانش - جویان در جلسه عمومی جواب نامه را خواستار شد . دکتر صدیق با عصیانیت گفت جواب را مدمر رسد خواهد داد ، اینجانب جلسه عمومی است و آن نامه کاریست خصوصی ! یکمرتبه صدای اعتراض از تمام تالار بلند شد که این خواست همه ما است ! گرچه از گوشه و کنار به او گفته بودند که جریانی در بین دانش - جویان هست ، ولی او از عمق مطلب و از شمر بخشی کاری که در کمال آرامی در مدتی بیش از ششماه انجام گرفته بود ، اطلاع نداشت . واکنش شدید دانشجویان به دکتر صدیق فهماند که کار جدی و ریشه دار است . از اینسرو در صحبت خویشتن داری کرد و وعده داد که بسزوی جواب نامه را بدهد .

جلسه آینده

مبارزه آگاهانه آغاز شده بود . همه حس میکردند که با مقاومت مدرسه و فرهنگ

رو برو هستند و باید خود را برای مقابله با حوادث آینده آماده کنند . روح پیکار -

جوئی دانشجویان بیدار شده و آماده برای نبرد بودند . در چنین شرایطی شعار

اعتصاب ، با فرض آنکه جواب دانشسرای عالی منفی باشد ، داده شد . این شعار مانند برق در بیسن

دانشجویان منتشر شد و مورد قبول اکثریت قرار گرفت ، فقط شصت نفر دانشجویان که در شبانه روزی زندگی

میکردند و کمک هزینه میگرفتند ، مردد بودند . مدرسه هم برای خنثی کردن چنین اعتصابی دست به

اقداماتی زد ، از جمله آنکه دکتر صدیق همان آقای ک . راما مور کرد تاد جلسه عمومی آینده زیر عنوان

" چگونه بهترین دانشجویان را بخدمت دبیری جلب کنیم ؟ " سخنرانی کند و ضمناً فهرستی از

ترقیعات دبیران مشغول بخدمت راز وزارت فرهنگ گرفت تا نشان بدهد که ترقیعات بموقع داده

شده است . دانشجویان شبانه روزی راهم تهدید به اخراج و قطع کمک هزینه کرد . ماهم خود را

برای مقابله با این اقدامات آماده کردیم . از جمله آنکه غیر مستقیم آقای ک . را تهدید نمودیم که اگر

کلمه ای بمیل دکترو صدیق بگوید دیگر زندگی برای او در بین دانشجویان ممکن نخواهد بود .

بالاخره این جلسه در ۱۷ دیماه ۱۳۱۵ تشکیل شد . من هیچوقت هیچان و شهری راکه

دانشجویان در این جلسه از خود نشان دادند فراموش نخواهم کرد . دانشجویان " سرراهی " که

جز اطاعت مطلق از اولیای امور درگوششان نخواوند بودند ، تبدیل به کوره ای از آتش گردیده

آماده برای هر کاری بودند . تالار بزرگ اجتماعات بالای کتابخانه از دانشجویان موج میزد . در هر

صف یکنفر از دانشجویان برجسته و پرحرارت نشسته و آماده بود که هر دم ریغان خود را به واکنش در

مقابل حرفهای صدیق اعلم و آقای ک . تشویق کنند . در چنین محیط داغی سرو کله دکترو صدیق و

چند نفر از استادان پیدا شد که برای " رام کردن " دانشجویان بکمک او آمده بودند . منظره جلسه

از همان اول تا عمیر خود را بخشید و دکترو صدیق نگران شد و باد و بروت خود را از دست داد ، بطوری

که هنگام کشایش جلسه نتوانست مانند همیشه شمرده و با تفرعن سخن بگوید . کوتاه و بریده بریده

چند کلمه ای برای کشایش جلسه اد ا کرد و رشته سخن را به آقای ک . داد . در این موقع از تمام تالار

فریاد بلند شد که پس جواب نامه چه شد ؟ ما باید در این جلسه در د های خود را بگوئیم ، کی نسبت

ماست ؟ دکترو صدیق گفت در پایان جلسه دانشجویان میتوانند حرفهای خود را بزنند و تکلیف نامه

هم معلوم خواهد شد . سپس آقای ک . پشت تریبون آمد و همینکه چشمش به صحنه خروشان تالار

افتاد چنان مجذوب شد که نوشته خود را فراموش کرد و آنچه گفت همان بود که ما میخواستیم . کف

زدنهای تند روار تالار روح تازه ای در او دمید و جز انتقاد از مدرسه و فرهنگ کلمه ای از دهانش

بیرون نیامد . به این ترتیب یکی از آتوهای صدیق اعلم از دستش رفت و بسود ما بازی کرد . پس از

آن بدستور او فهرستی از ترقیعات دبیران خوانده شد که نامهای " مهران " ها در صدر و تا پایان

آن نام نور چشمی ها قرار داشت . صدای پارتی ! پارتی ! نور چشمی ! نور چشمی ! همه جا بلند شد و

این سند هم نتیجه معکوس داد . آخرین آتو خود دکترو صدیق بود که باحالی آشفته کوشش کرد تا بسا

آب وعده و وعید آتش هیچان دانشجویان را خاموش کند ، اما سخنان او با نطق های آتشین دانش -

جویان که بشدت از رفتار دستگاه دولتی انتقاد میکردند ، بریده شد ، بطوریکه نتوانست بگفتار خود

ادامه دهد و در جواب پرسشی که از او در باره نامه جمعی شد ، گفت که فردا در تابلو اعلانات

بخوانید . این را گفت و یا شتاب خود و همراهانش جلسه را ترک گفتند . در اینجا این جلسه تاریخی

پایان یافت - تاریخی از آن جهت که برای اولین بار دانشجویان چون تن واحدی در برابر نمایندگان

حکومت دیکتاتوری ایستادند و سخنان آنها از مرز یک خواست صنفی گذشت و به انتقاد از وضع

عمومی کشانده شد .

اعتصاب آغاز میشود سر پله ها شعار اعتصاب تا پیروزی داده شد . صبح روز بعد جواب منفی بخواست دانشجویان رادرتابلو اعلانات نصب کردند . دانشجویان هم بلافاصله کلاسها را تعطیل و اعتصاب را آغاز کردند و کوشش بعضی از استادان برای جلوگیری از اعتصاب بجائی نرسید . دانشجویان در تالار اجتماعات جمع شدند و به سخنرانیهای آتشین در باره لزوم یکپارچگی اعتصاب و خواستههای خود پرداختند . تمام این جریانها در کمال حزم و احتیاط رهبری و کوشش میشد که خواستهها و گفتارها از حد و صنفی تجاوز نکنند و جنبش نخواستند دانشجویان رنگ سیاسی بخود نگیرند و در نطقه خفه نشود . بیاد دارم که دانشجویی در روز اول اعتصاب بنوشتن سرودی انقلابی روی تخته بزرگ تالار اجتماعات پرداخت و مافورا آنرا پاک و تصریح کردیم که جز خواستههای صنفی خواست دیگری نداریم و اینگونه کارها ماجراجویانه و بزبان ماست . بعد معلوم شد که این دانشجویان یکی از عمال پلیس که دانشجوی و در بین ما بود ، تحریک کرده تا وسیله سرکوب جنبش ابرای شهرانی فراهم کند . در همین روز عده ای در حدود سی نفر محرمانه برای رهبری اعتصاب انتخاب شدند و کسانیکه حاضر به شرکت در اعتصاب بودند نام نویسی کردند . از تمام دانشجویان دانشکده علوم و ادبیات و دانشسرای عالی ، بجز شصت نفر دانشجویان شبانه روزی ، که موافقت خود را موقوف به تشکیل جلسه در دانشسرای مقدّماتی کردند ، حتی یک نفر از شرکت در اعتصاب سر باز نزد . جنبش چنان نیرومند شد که بود که ضعیفترین دانشجویان راد رکوره خود گرم و فعال کرده بودند . پس از مدت کوتاهی دانشجویان شبانه روزی هم بما پیوستند و برای تأمین هزینه و محل زندگی آنها پیش بینی لازم بعمل آمد . اعتصاب همگانی و یکپارچه شده بود .

روز اول اعتصاب بدین نحو گذشت . فردای آنروز دانشسرای عالی از طرف پلیس و بازرسان فرهنگ اشغال و از طرف مدرسه اعلام شد که همه دانشسرای جوانان اخراج گردیده اند و هرکس مایل به تحصیل باشد باید از نو نام نویسی کند . پلیس از جمع شدن سه نفر در هر جمعی جلوگیری میکرد و ما موران مخفیست بصورت دانشجوی به جاسوسی و پیدا کردن محرکین پرداختند .

مد اخله پلیس و اخراج

دانشجویان

رهبری اعتصاب صلاح در آن دید که از محوطه دانشسرای خارج نقل مکان کند تا از گزند پلیس دور باشد و بتواند براهتی کار خود را انجام دهد . فراموش نمیکنم که چگونه دانشجویان ذیل صفحات سفیدی را امضا کرده در اختیار رهبری گذاشتند تا عنداللزوم هرچه بخواهد در بالای آن بنویسد و بهر مقامی که خواست بفرستد . این حد اعلای اعتماد و اتحاد بود . در همان روز چند نفر از دانشجویان را به اداره سیاسی برده بازداشت و بازجویی کردند تا "محرکان" را بیابند ! اشغال دانشسرا ، اخراج دانشجویان و بازداشت چند نفر ممکن بود روحیه دانشجویان را تضعیف کند . ازینرو لازم بود جلسهای تشکیل شود تا روحیه هاتقویت و دستورها رهبری اعتصاب ابلاغ گردد . تدبیری اندیشیدیم و از دست کتر سیاسی خواستیم تا برای دانشجویان بعنوان "پند و اندرز" صحبت بکند . او هم از این پیشنهاد استقبال کرد و از پلیس اجازه گرفت تا مانع تجمع مادر تالار نشود . جلسه تشکیل شد و دسترسای قول داد که در باره خواستههای ما با اولیای دانشسرا و وزارت فرهنگ صحبت کند و ضمناً برای آزادی رفقای ما اقدام نماید . او رفت و ما تا نسیتم به تهییج و تقویت روحیه دانشجویان و ابلاغ شعارها بپردازیم . تصمیم گرفتیم که تارفتای ما آزاد نشده اند تا لار ارتک نکنیم و در همانجا ماندیم تا ساعت ۹ شب رفقا آزاد شدند و بما پیوستند .

میخواهند کتابخانه
را آتش بزنند

روز سوم فشار پلیس و کوشش استادان برای شکستن اعتصاب افزایش یافت ،
بارد یگر رفقای مارابهاد آره سیاسی بردند و از صحبت حتی دو نفر با هم
جلوگیری کردند . چند نفر از دانشجویان را که با اولیای دانشسرا محرمانه
سرکار داشتند ، وادار نمودند که باهم برای نام نویسی بد فتر بیرون و دیگران
را هم به اینکار تشویق کنند . این توطئه راماد ریافتیم و موقعیکه آنها بطور
گروهی بسمت دفتر میرفتند به پالیس که از دفتر و کتابخانه مراقبت میکرد " محرمانه " گفته شد که ایسن
گروه قصد دارند کتابخانه را آتش بزنند | پالیس بدون تا عمل آنها حمله ور گردید و دستور داد که همه
دانشجویان را از دانشسرا بیرون بریزند .

پایان موفقیت آمیز

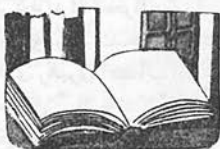
اعتصاب

گرچه این توطئه در هم شکست ولی معلوم شد که آثار ضعف در عده قسا بل
توجهی پیدا کرده و باید تدبیری اندیشید تا اعتصاب با پیروزی ولو نسبی
پایان یابد و به شکست نیانجامد . خبر داشتیم که بین یکی از استادان با
وزیر فرهنگ شکرآب است و این استاد دنبال وسیله ای میگردد تا روابط خود
را با وزیر فرهنگ بهبود بخشد . از طرف دیگر میدانستیم که ادامه اعتصاب
موقعیت وزیر فرهنگ و مختاری را در برابر دیکتاتور بخطر میاندازد و آنها هم دنبال راه حل مسالمت -
آمیز میگردد . چند نفر را نزد استاد فرستادیم تا با وزیر فرهنگ مذاکره کند و با قبولاندن خواسته های ما
منتی بر او بگذارد و ماهم به اعتصاب پایان دهیم . او فرادست بکار شد و در فاصله چند ساعت
موافقت وزیر فرهنگ را با قسمت اساسی خواسته های ما با ابلاغ کرد . با این ترتیب اعتصاب چهار روزه
دانشسرای عالی با پیروزی پایان یافت و اولین صفحه تاریخ مبارزات حق طلبانه دانشجویان دانشکده
علوم و ادبیات و دانشسرای عالی زیر رهبری گروه ارانی یعنی حزب کمونیست ایران نوشته شد .

نتیجه گیری

- ۱- بدون وجود عوامل عین جنبش توده ای بوجود نمی آید .
- ۲- بدون وجود عامل ذهنی جنبش شکل نمی گیرد، رهبری نمیشود و پیروز نمیکردد .
- ۳- بدون شرکت اکثریت قاطع توده ها مبارزه به شکست می انجامد .
- ۴- شعارهای چپ روانه و نامناسب حربه ایست که دشمن از آن برای سرکوب
جنبش استفاده میکند .
- ۵- توده هادرجریان مبارزه آگاه و پخته و برای مبارزات در سطح عالیتری
آماده میشوند .
- ۶- افراد برجسته و انقلابی در جریان مبارزات توده ای شناخته میشوند .

م . ر . ق .



پیگار

پاسخ میدهد

چند نامه از دوستان دانشجو با محتوی مشترک بدست ما رسید است و آن اینکه: بسا توجه به شکستی که سیاست چپ روانه (بارنگهای گوناگون مائوئیستی، آنارشستی و غیره) هم در صحنه جهان و هم در صحنه ایران خورد است، آیا باز هم خطر عمده چپ روی است که شما همچنان روی آن تکیه میکنید؟

پیگار - آری، بنظر ما خطر عمده در اپوزیسیون همچنان چپ روی است.

این نکته درست است که بر اثر وقایعی که در جهان و ایران روی داده و به برکت سیاست اصولی و درست احزاب مارکسیست - لنینیست و مبارزه قاطع و پیگیر آنان علیه چپ روی، سیاست چپ روانه بیش از پیش افشا شده است و گروههای چپ رو ضربات جدی خوردند. ولی چپ روی، لااقل در آنچه که مربوط به میهن ماست، با وجود این ضربات جدی هنوز بطور نهائی و قطعی شکست نخورده است. این واقعیت را میتوان در روش گروههایی مشاهده کرد که خود را جز "اپوزیسیون" می نامند. با اینکه علائم تزلزل و تردید در افراد گمراه ولی بسا حسن نیت دیده میشود و حتی رو به افزایش است، ولی هم خود این افراد هنوز راه درست را قاطعانه در پیش نگرفته اند و هم سیاست رسمی "رهبران" آنان همچنان در مسیر چپ روانه ادامه دارد. دلیل آنهم اینست که چپ روی بویژه منعکس کننده تمایلات عناصر خرد به بورژوا و قبل از همه روشنفکران خرد به بورژواست و پیرویه تحول فکری در این قشر همواره فوق العاده دشوار و طولانی است، بویژه اگر عوامل دشمن نیز دست اندر کار تحریک و تفتین باشند - که هستند. فشار چپ روی بر این قشر در گذشته چنان سنگین بوده و آثار و عواقب آن چنان ریشه دار شده است که برخورد چپ روانه، اینجا و آنجا، در این مسئله یا آن مسئله، گاه حتی برخی از دانشجویان آگاه و مترقی را نیز - بدون اینکه بخواهند و بدانند - تحت تأثیر قرار داده است و میدهد.

در شرایط کنونی چپ روی بویژه این خطر را نیز همراه خود دارد که نقابی برای پوشاندن چهره دشمن شده است. و در پشت سر این نقاب عناصر راست ضد کمونیست قرار دارند. بسخن دیگر مبارزه برضد چپ روی، افشا چپ نمائی، یعنی مبارزه برضد راست روی و عناصر دشمن نیز هست.

باتوجه به این واقعیات است که ما همچنان چپ روی را در اپوزیسیون خطر عمده می شناسیم و مبارزه علیه آنرا - با وجود ضربات جدی که خورد است - همچنان عمده میدانیم. تذکار این نکته نیز ضرر است که عناصر آگاه و مترقی میباید در عین مبارزه قاطع و پیگیر علیه چپ روی، با بحثهای دوستانه و اصولی به عناصر با حسن نیت ولی گمراه کمک کنند که - بر تردیدها و تزلزلهای خود فائق آیند و راه درست و اصولی را در پیش گیرند.

پیگار و خوانندگان

دوست دانشجویی مینویسد :

" امید وارم پیگارا اتحاد بیشتر دانشجویان را مخصوصاً در خارج از کشور تا همین وهمکاری نزد يك ایشان را با حزب بوجود آورد و بصورت نشریه رسمی دانشجویان درآید ."

پیگار -

نخست از ابراز لطف این دوست دانشجو صمیمانه سپاسگزاریم و اما توضیح مادر باره مطالبی که نوشته اند چنین است :

باید موء کد تصریح کرد که " پیگار " هرگز چنین وظیفه ای را در برابر خود قرار نداده است و نمیتواند قرار دهد که بصورت نشریه رسمی دانشجویان درآید . دلیل آنهم روشن است . نشریه دانشجویان که قاعدتاً متعلق به يك سازمان دانشجویی است ، میاید منعکس کننده نظریات ، سیاست و مشی این سازمان باشند و از آنجا که سازمان دانشجویی بعنوان يك سازمان صنفی و توده ای متشکل کننده توده وسیع دانشجویانی است که دارای عقاید سیاسی و مسلکی گوناگون - اند ، نشریه این سازمان نیز باید منعکس کننده نظریات ، سیاست و مشی مشترک دانشجویان باشد و این سیاست و مشی مشترک در زمینه سیاسی فقط میتواند عامترین شعارهای ضد امپریالیستی و دمکراتیک را منعکس سازد . بسخن دیگر همانطور که سازمان دانشجویی وابسته به حزب و سازمان سیاسی خاصی نیست و نمیتواند باشد ، نشریه آنهم نمیتواند چنین وابستگی را داشته باشد . در حالیکه " پیگار " نشریه حزب توده ایران برای دانشجویان است ، یعنی وظیفه دارد ایدئولوژی ، سیاست و مشی حزب توده ایران را برای دانشجویان توضیح دهد و تبلیغ کند . علاوه بر این " پیگار " وظیفه دارد که مبلغ و مدافع سیاست و مشی درست در جنبش دانشجویی باشد و خلاف آنرا مورد انتقاد خلاق قرار دهد . در همینجاست که " پیگار " در راه اتحاد همه دانشجویان برای نیل به هدف مشترک آنان میکوشد . کوشش " پیگار " در این هردو زمینه به همکار همه نیروهای دمکراتیک و مترقی دانشجویی با حزب توده ایران - که در پیشاپیش این - نیروها قرار دارد - کمک خواهد کرد .



نشانی حساب بانکی ما :

Sweden
Stockholm
Stockholms Sparbank
N : 0 400 126 50
Dr. John Takman

به آدرس زیر " پیگار " مکاتبه کنید :

Sweden
10028 Stockholm 49
P.O.Box 49034

1972

THE UNIVERSITY OF MICHIGAN LIBRARY

ANN ARBOR, MICHIGAN

DATE RECEIVED

1972

1972

1972

1972

1972

1972

1972

1972

1972

1972

1972

1972

1972

P E Y K A R

The Review of the Tudeh Party of Iran
for the Students

Druckerei " Salzland "

Price in :

U.S.A.	00.60	dollar
France	3.00	franc
Bundesrepublik	2.00	Mark
Österreich	14.00	Schilling
Italia	320.00	Lire

All other countries 2 West German Mark

اشترک مالیانه ۱۰ مارک آلمان غربی یا معادل آن

Annual Subscription 10 West German Mark or its equivalent

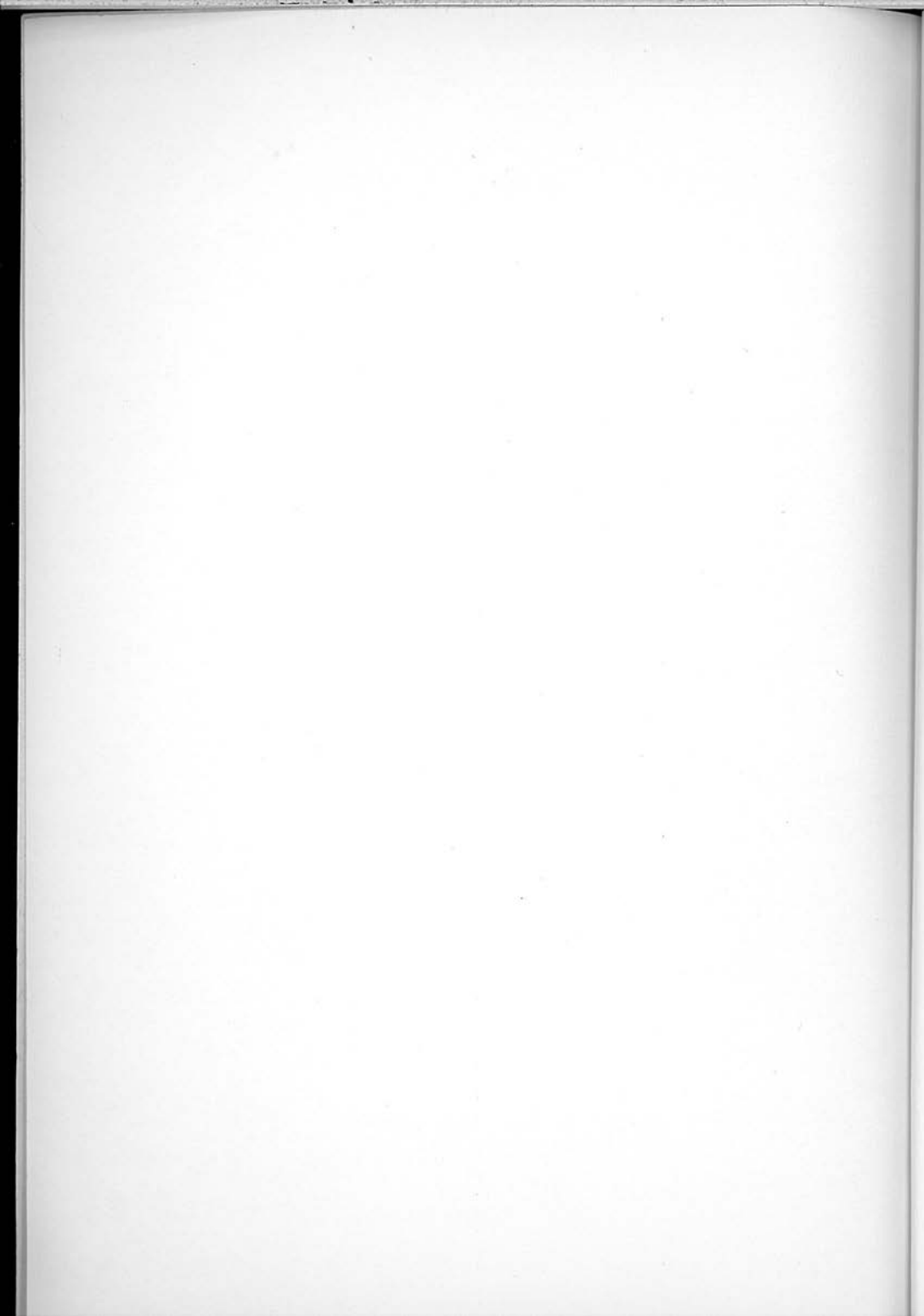
پیگار

نشریه حزب توده ایران برای دانشجویان

چاپخانه " زالتس لاند "

۳۲۵ شتاسفورت

بهدارایران ۴۰ ریال



، اتحاد ، مبارزه ، پیروزی